



قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبَ
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ
 كُنَّا كُرْهِينَ ﴿٨٨﴾ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي
 مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ جَبَسْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا
 إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
 رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿٨٩﴾
 وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اتَّكُمُ
 إِذَا لَخِيسِرُونَ ﴿٩٠﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
 جِثْمِينَ ﴿٩١﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ
 كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٢﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ
 يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ
 ءَأْسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا
 أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ
 بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءِآبَاءُنَا
 الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٥﴾

اشراف متکبر قومش گفتند: «ای شعیب،
 حتماً تو را همراه مؤمنان از شهر خود بیرون
 می‌کنیم؛ یا (این‌که اگر بخواهید بمانید،
 باید) حتماً به آیین ما درآیید.» (شعیب)
 گفت: «آیا (ما را به شرک فرا می‌خوانید؟)
 در حالی که (از آن) متنفریم؟ ۸۸ بی‌شک بر
 خدا دروغ بسته‌ایم؛ اگر پس از آن که خدا ما
 را از آیین شما نجات داد، به آن بازگردیم.
 امکان ندارد که به آن بازگردیم؛ مگر این‌که
 خداوند، (یعنی) مالک و صاحب‌اختیارمان،
 (چیز دیگری) بخواهد؛ (چراکه) علم و
 آگاهی مالک و صاحب‌اختیار ما، همه
 چیز را فراگرفته است (و او از آینده‌ی ما
 باخبرتر است). تنها بر خدا توکل می‌کنیم.
 پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری
 کن؛ که تو بهترین داورانی.» ۸۹ اشراف
 کافر قومش گفتند: «اگر از شعیب پیروی
 کنید، بی‌شک زیان‌کار خواهید شد.» ۹۰
 پس زمین‌لرزه‌ی شدید، آنان را فرو گرفت،

و در خانه‌های خود، خشک و بی‌جان، بر زمین افتادند. ۹۱ کسانی که شعیب را دروغگو شمردند، (چنان نابود
 شدند که) گویی هرگز در آنجا سکونت نداشته‌اند. کسانی که شعیب را دروغگو شمردند، خود زیان‌کار بودند.
 ۹۲ پس به آنان پشت کرد و گفت: «ای قوم من، به راستی پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم و برایتان
 خیرخواهی کردم؛ با این حال چگونه بر (هلاک) افراد کافر (و خیره‌سر) اندوه خورم؟!» ۹۳ ما هیچ پیامبری را
 به شهری نفرستادیم مگر این‌که اهل آن را (به خاطر انکارشان) به فقر و گرفتاری و بیماری دچار کردیم؛ شاید
 خضوع و زاری کنند؛ ۹۴ ولی (هنگامی که این مشکلات، آنان را بیدار نکرد)، خوشی (و نعمت) را جایگزین
 ناخوشی کردیم تا این‌که (از نظر مال و تعداد) زیاد شدند و گفتند: «قطعاً بیماری و گرفتاری و (نیز) رفاه و
 آسایش به اجداد و نیاکان ما (هم) رسیده است.»؛ که ناگهان در حال غفلت مجازاتشان کردیم. ۹۵

آگاه است و به همه چیز احاطه‌ی علمی دارد. پس هرگز ممکن نیست که او از دستوری که داده (دستور به توحید و نفی شرک)، بازگردد؛ زیرا کسی از دستورش برمی‌گردد که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان شود؛ اما آن کس که به همه چیز احاطه‌ی علمی دارد، تجدید نظر برای او ممکن نیست (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۵۵).

۲- مقصود از ملت، شریعت و قوانین دینی است و نه امور اعتقادی. اعتقادات قوم شعب عائیل در باره‌ی ذات و صفات خدا، نادرست بود؛ اما پاره‌ای از قوانین زندگی آن‌ها - که مربوط به شریعت است -، خوب بود. از این رو گفتند که ما تابع شریعت شما نمی‌شویم؛ مگر این که خداوند، شریعت ما را نسخ کند و دستور دهد که از شریعت شما پیروی کنیم (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۷۹).

۳- آدمی هر چه کامل باشد، باز ممکن الخطاست. از این رو ممکن است به سبب ارتکاب گناهی، به عقوبت پروردگار دچار، و عنایت الهی از او سلب شود، و در نتیجه، از دین خدا طرد شود و در ضلالت بیفتد. شعب عائیل گفت: پروردگار من، به هر چیزی عالم است، و من به آنچه که او می‌داند، احاطه ندارم، و هر علم و اطلاعی هم که دارم، او به من عطا فرموده. بنابراین ممکن است مشیت او به چیزهایی تعلق بگیرد که به نفع یا به ضرر من باشد و من از آن بی‌خبر باشم. برای مثال ممکن است او بداند که ما به زودی نافرمانی‌اش خواهیم کرد، و برای همین، مشیت او بدین تعلق گیرد که ما به کیش شما برگردیم؛ اگرچه الآن به حسب ظاهر از کیش شما متنفریم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۲۴۱).

مداهنه نکردن با کفار و اهل معاصی

خداوند، در آیه‌ی شریف، مداهنه نداشتن و سازش نکردن حضرت شعب عائیل با مخالفان دین خود را یادآوری می‌کند. ایشان، حاضر به تبعید از سرزمین خود شد؛ لکن زیر بار سازش با کفار نرفت. امام باقر عائیل نقل می‌کند که خداوند متعال به حضرت شعب وحی کرد که من صد هزار نفر از امت تو را عذاب می‌کنم؛ که چهل هزار نفر از آن‌ها، از اشرار هستند، و شصت هزار نفر، از خوبان! عرض کرد: عذاب اشرار روشن است؛ اما عذاب خوبان برای چیست؟ فرمود: برای این که با اهل معاصی مداهنه و سازش کردند و برای غضب من خشمناک نشدند. توضیح این که سازش و سکوت و همراهی کردن با مخالفان، هم موجب تقویت آنان می‌شود و هم تقویت مخالفت با خدا و معصیت است (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۶۰). / ب

۸۹. ارتداد، دروغ بستن به خداست

شعب عائیل در آیه‌ی شریف، از ارتداد و اعراض از دین توحید اظهار کراهت می‌کند، و کراهت خود را نیز چنین توجیه می‌کند که اگر ما بعد از آن که خدا از آیین غیر اسلام نجاتمان بخشیده، بدان بازگردیم، به خدا دروغ بسته‌ایم. اما چرا ارتداد، دروغ بستن و افترا بر خداست؟

مفسران (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۵۸)، افترا را ساختن و جعل چیزی برخلاف حقیقت می‌دانند و پرسش پیش را چنین پاسخ می‌دهند که اگر مسلمانان، تابع کیشی غیر از اسلام شوند، چنان است که حرام آیین آنان را حرام و حلالشان را حلال بشمارند و این‌ها را به خداوند نسبت دهند. صدا البته که این کار، نسبت دروغ دادن به خداست؛ آن هم بعد از این که خداوند، بطلان ادیان غیر اسلام را با دلیل و حجت ثابت کرده و حق را آشکار کرده و انسان‌ها را نجات بخشیده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۷۸). بر کسی پوشیده نیست که کتب آسمانی و ادیانی که امروزه غیر مسلمین بدان‌ها متدین‌اند، آمیخته با تحریفات متعدد است، و عمل بدان‌ها، به معنای اطاعت از اوامر و نواهی الهی نیست؛ چه رسد به ادیان غیر الهی. از این رو هر کس که از آیین حق الهی یعنی اسلام رو برگرداند و به آن ادیان بازگردد، بی‌شک به خداوند دروغ بسته است؛ چراکه ملتزم به حرام و حلال معتبر در آیین تحریف‌شده‌ی آنان شده، و این مخالفت قطعی با خداست.

آیا خداوند به ارتداد انسان راضی است؟

حضرت شعب عائیل در ادامه‌ی آیه گفته است: ارتداد، شایسته نیست؛ مگر این که خدایی که پروردگار ماست، بخواهد. اکنون سؤال این است که «آیا خداوند با ارتداد انسان از دین حق موافق است؟». برای این پرسش، و در حقیقت، برای تبیین کلام شعب عائیل چند گفته وجود دارد:

۱- مطلبی که حضرت شعب عائیل فرموده، از باب تعلیق به محال است؛ چون خداوند هرگز ارتداد و شرک را نمی‌خواهد؛ چراکه شرک نزد او مکروه است (اسراء/۳۸). این آیه، مانند این گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که «اگر برای خداوند فرزندی بود، من نخستین پرستنده‌ی او بودم.» (زخرف/۸۱). بنابراین، سخن از امر محال است (تفسیر ترتیبی، سوره‌ی اعراف، ذیل آیه). همان‌طور که خداوند فرزند ندارد، و این برای او محال است، خداوند نیز ارتداد را برای انسان نمی‌خواهد. بنابراین، خداوند هیچ زمانی اراده‌ی ارتداد برای انسان نمی‌کند؛ چراکه او از همه چیز



وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ
مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَهُم بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا
بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم
بَأْسُنَا ضُحًىٰ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا
لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ آهْلِهَا أَن لَّو نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ
بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ
الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِمَّنْ آتَيْنَاهَا لَقْدَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ
كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا
لِلْكَثِيرِ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾
ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾
وَقَالَ مُوسَىٰ لِفِرْعَوْنَ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

اگر مردم شهرها ایمان می‌آوردند و خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کردند، بی‌گمان (درهای) برکاتی را از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم؛ ولی آنان تکذیب کردند و ما به سزای دستاوردشان، آنان را مجازات کردیم. ۹۶ آیا ساکنان شهرها از این‌که عذاب ما شب‌هنگام، در حالی که خوابیده‌اند، سراغشان بیاید، در امان‌اند؟ ۹۷ آیا ساکنان شهرها از این‌که عذاب ما روزهنگام در حالی که سرگرم بازی‌اند، سراغشان بیاید، در امان‌اند؟ ۹۸ آیا از عذاب خدا در امان‌اند؟ فقط مردم زیان‌کار، خود را از عذاب خدا در امان می‌بینند. ۹۹ آیا (این حقیقت) برای افرادی که زمین را پس از (مرگ) ساکنان (پیشین) آن به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر بخواهیم، آنان را به سبب گناهان‌شان گرفتار عذاب می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهمیم و پس از آن

(دیگر سخن حق را) نمی‌شنوند؟ ۱۰۰ این‌ها، شهرهایی‌ست که برخی از حوادث مهم آن‌ها را برایت بازگو می‌کنیم. به‌راستی پیامبران‌شان دلایل روشن برایشان آوردند؛ پس آنان اصلاً قصد نداشتند به آنچه که بیشتر تکذیب می‌کردند، ایمان آورند. (آری)، این‌گونه خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد. ۱۰۱ در بیشترشان، هیچ (وفای به) عهده‌نیافتیم و به‌راستی بیشتر آنان را نافرمان یافتیم. ۱۰۲ آنگاه پس از آن پیامبران، موسی را با نشانه‌هایمان نزد فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم؛ پس آنان به نشانه‌های ما ستم کردند؛ پس بنگر که سرنوشت فسادگران چگونه بوده است. ۱۰۳ موسی گفت: «ای فرعون، من پیامبری از طرف پروردگار جهانیان هستم؛ ۱۰۴

۹۶. رابطه‌ی تقوا و برکات آسمانی و زمینی

«برکت»، به معنای هر چیز کثیری از قبیل امنیت، آسایش، سلامت، مال و اولاد است که غالباً انسان با فقد آن‌ها آزموده می‌شود (المیزان، ج ۸، ص ۲۵۴). آیه‌ی شریف، برکات را به دو امر ایمان و تقوی منوط کرده است. بنابراین، مکلفان به چهار بخش تقسیم می‌شوند: باایمان و باتقوا؛ بی‌ایمان و بی‌تقوا؛ باایمان و بی‌تقوا؛ بی‌ایمان و باتقوا. در این آیه، برکات به قسمت یکم منوط شده است (طیب‌البیان، ج ۵، ص ۳۹۷). این جمله دلالت می‌کند بر این‌که باز شدن درهای برکت‌ها، حاصل ایمان و تقوای گروه مردم است و نه ایمان یک نفر و دو نفر؛ چون کفر و فسق جمعیت، با ایمان و تقوای چند نفر، باز کار خود را می‌کند. جمله‌ی «وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» بر این دلالت می‌کند که عذابی که بر جمعیت‌ها نازل می‌شود، مجازات بوده، و این‌گونه عذاب‌ها، در حقیقت اعمال خود مردم است که به آنان بر می‌گردد (المیزان، ج ۸، ص ۲۵۴).

خدای متعال به یک سنت الهی و قانون تخلف‌ناپذیر در عرصه‌ی هستی اشاره می‌کند. نزول برکات آسمانی، با سپاسگزاری مردم از خدا و رعایت حق هم ارتباط مستقیم دارد. هر چه مردم بیشتر به سوی ایمان و عمل صالح گام بردارند، از مواهب مادی و معنوی زندگی برخوردارتر می‌شوند. بسیاری از گرفتاری‌های مردم، در کفر، نفاق، ناسپاسی، بخل، نپرداختن حقوق دیگران، خودخواهی و نظایر این‌ها ریشه دارد، و اگر مردم به زیور ایمان و عمل صالح آراسته شوند و از این ناسپاسی و خودخواهی‌ها و تضییع حق یکدیگر دست بردارند، به طور طبیعی و بر اساس سنت الهی، همه از یک زندگی نسبتاً مرفه برخوردار می‌شوند؛ اما چنانچه برخلاف این عمل کنند، به طور طبیعی، زمینه‌ی تورم، فساد، گرانی مصنوعی، کلاه‌برداری و نظایر این‌ها را برای خود و دیگران فراهم می‌کنند، و همین‌طور ناسپاسی و ناشکری و نفاق و کفر، موجب خشونت خداوند متعال و کم شدن روزی می‌شود.

افزونی‌ها و برکات سماوی، توجهات معنوی و رحمت‌های روحانی‌ست که سبب گشایش و خوشی روحی و وسعت قلبی و نورانیت باطنی و استفاضه از فیوض الهی می‌شود؛ و افزونی‌های زمینی، نعمت‌ها و برکاتی مانند آب و خاک و هوا و اشجار و زراعات و حیوانات دریایی و صحرایی و هوایی و نعمت‌های مادی‌ست که از کره‌ی زمین بر می‌خیزد و انسان‌ها از آن‌ها استفاده می‌کنند. اگر تنها بر اساس ظاهر و محسوس حکم کنیم، نعمت‌های آسمانی، شامل همه‌ی چیزهایی چون باران و گرما و نور و سرما و برف و آثار ستارگان و غیر آن‌هاست

که از آسمان مادی نازل می‌شود. در حقیقت تمام برکات مادی، شعاع و اثر برکات روحانی‌ست، و اگر برای انسان خوشی و وسعت و فتح و گشایشی برسد، به واسطه‌ی روح پاک انسان و حتی بدون هر گونه واسطه‌ای از مقام والای روحانی صورت می‌گیرد؛ همچنین اگر گرفتاری و عذابی به انسان‌ها برسد، نتیجه‌ی تاریکی روحی و گرفتگی باطنی و منقطع بودن از نور و فیوض الهی‌ست. یکی از اشتباهات مردم این است که عالم ماده را مستقل و خودکفا به حساب آورند و از عالم روحانی و بلکه از عالم لاهوت جدا کنند؛ در صورتی که عالم ماده - ماده‌ی انسان یا ماده‌ی تمام موجودات اعم از حیوان، گیاه و جماد - همه ظل و جلوه‌ی عوالم بالای روحانی هستند، و سرچشمه‌ی همه‌ی فیوض و تجلیات در همه عوالم، از عالم لاهوت و از نور نامحدود ازلی و ابدی مطلق خداوند متعال است؛ مانند نور مادی خارجی که از آفتاب سرچشمه می‌گیرد و مجموع منظومه‌ی شمسی را روشن می‌کند. پس باید از هر جهت، مادی یا روحانی، ارتباط خودمان را با مبدأ و سرچشمه‌ی فیوض برقرار کنیم و متوجه باشیم که هر کوتاهی و قصوری در این باره، به ضرر خودمان تمام خواهد شد (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۷۲).

آیا در هر منطقه‌ای که باتقوا باشند، برکات آسمانی و زمینی زیاد خواهد بود؟

در پاسخ باید گفت که همیشه این‌طور نیست؛ چراکه در حال حاضر شاهدیم که کشورهای کافر و بی‌دین، در ظاهر رفاه بیشتری از کشورهای مؤمن دارند: ۱. آن کشورها از نظر علم و صنعت جلو هستند؛ ولی آرامش روحی ندارند. از این نظر، آنان با مشکلات فراوانی مواجه‌اند؛ ۲. اغلب کشورهای اسلامی، تنها نام اسلام را با خود دارند و ره‌نمودهای اسلام در آنجا حاکم نیست. البته گاهی نیز رفاه مادی، نوعی قهر الهی‌ست؛ چنان‌که در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی انعام می‌خوانیم: «چون تذکرات الهی را فراموش کردند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا سرمست شوند.»

در قرآن، دو نوع گشایش برای دو گروه بازگو شده است: الف. رفاه و گشایش برای خوبان که همراه برکات است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ بُرُكٌ» (اعراف/۹۶)؛ ب. رفاه و گشایش برای کفار و ناهلان که دیگر همراه برکات نیست: «فَجَاءَكُمْ أَبْوَابُ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام/۴۴)؛ زیرا چه بسا نعمت‌ها، ناپایدار و سبب غفلت و غرور و طغیان باشد. خداوند، این رفاه و گشایش کفار را وسیله‌ی مهلت دادن و پر شدن پیمان‌های آنان قرار داده است. بنابراین، به هر نعمت ظاهری‌ای نباید دل خوش کرد؛ زیرا این نعمت‌ها برای مؤمنان مایه‌ی برکات، و برای کفار، ناپایدار و وسیله‌ی قهر الهی‌ست (تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۱۷) /



اصرار دارم که در مورد خداوند جز (سخن) حق نگویم. به راستی معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام. بنابراین، بنی‌اسرائیل را آزاد و با من همراه کن.»

۱۰۵ فرعون گفت: «اگر از راستگویان هستی و معجزه‌ای آورده‌ای، آن را بیاور.»

۱۰۶ آنگاه (موسی) عصایش را انداخت؛ که ناگاه اژدهایی کامل شد. ۱۰۷ و دستش را (از گریبانش) بیرون کشید و ناگاه در نظر بینندگان، سفید (و درخشان) شد. ۱۰۸ سران و اشراف قوم فرعون گفتند: «قطعاً این (شخص)، جادوگری‌ست که (از سحر و جادو) به خوبی آگاه است؛ ۱۰۹ قصد دارد شما را از سرزمین‌تان بیرون کند. اینک چه پیشنهادی دارید؟» ۱۱۰ گفتند: «(تصمیم نهایی در باره‌ی) او و برادرش را به تأخیر بینداز و افرادی را برای گردآوری (جادوگران) به شهرها روانه کن؛ ۱۱۱ تا

حَقِيقٌ عَلَيَّ اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقُّ قَدْ حِثُّكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَارْسِلْ مَعِيَ بَنِيْ اِسْرٰٓءِيْلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ اِنْ كُنْتَ حِثَّتْ بِاَيَّةٍ فَاْتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿١٠٦﴾ فَاَلْفَىٰ عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِيْنٌ ﴿١٠٧﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بِيضًا لِلنّٰظِرِيْنَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ عَلِيْمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيْدُ اَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ اَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُوْنَ ﴿١١٠﴾ قَالُوْا اَرْجِهْ وَاخَاهُ وَاَرْسِلْ فِي الْمَدٰٓئِنِ حٰشِرِيْنَ ﴿١١١﴾ يٰٓاَتُوْكَ بِكُلِّ سِحْرٍ عَلِيْمٍ ﴿١١٢﴾ وَجَآءَ السّٰحِرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوْا اِنَّ لَنَا لَآجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَاِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِيْنَ ﴿١١٤﴾ قَالُوْا يٰمُوسٰٓى اِمَّا اَنْ تُلْقٰى وَاِمَّا اَنْ نَّكُوْنَ نَحْنُ الْمُلْكِيْنَ ﴿١١٥﴾ قَالَ اَلْقُوْا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوْا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاَسْرَهَبُوْهُم وَاَجَآءَ بِسِحْرِ عَظِيْمٍ ﴿١١٦﴾ ﴿١١٧﴾ وَاَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰٓى اَنْ اَلِقِ عَصٰكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يٰفَكُوْنَ ﴿١١٨﴾ فَوْقَ الْحَقِّ وَبَطْلٌ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿١١٩﴾ فَعَلِبُوْا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوْا صٰغِرِيْنَ ﴿١٢٠﴾ وَالْقِيَ السّٰحِرَةُ سٰجِدِيْنَ ﴿١٢١﴾

﴿١١٧﴾

همه‌ی جادوگران دانا و زبردست را نزدت بیاورند.» ۱۱۲ (بدین ترتیب،) جادوگران، نزد فرعون آمدند. گفتند: «اگر ما پیروز شویم، حتماً پاداشی خواهیم داشت؟» ۱۱۳ گفت: «آری، بی‌گمان از مقربان (دربارم) خواهید بود.» ۱۱۴ (جادوگران) گفتند: «ای موسی، یا تو (عصایت را) بینداز؛ یا ما (وسایل‌مان را) می‌اندازیم.» ۱۱۵ (موسی) گفت: «شما بیندازید.» هنگامی‌که (طناب‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را) انداختند، چشمان مردم را جادو کردند و آنان را سخت ترساندند و جادویی بزرگ (به میان) آوردند. ۱۱۶ به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز. ناگاه آن (عصا اژدها شد و) دروغ‌پردازی‌هایشان را به‌سرعت بلعید. ۱۱۷ (در آن هنگام،) حق نمایان شد و کارهای آنان، (همه) نابود شد. ۱۱۸ در آنجا، (فرعونیان) شکست خوردند و خوار و زبون شدند. ۱۱۹ جادوگران، (بی‌اختیار) به سجده افتادند. ۱۲۰

۱۱۶. سحر و معجزه

«سحر»، نوعی تصرف در حاسه‌ی انسان است؛ به طوری که حاسه‌ی بیننده، چیزهایی را ببیند یا بشنود که حقیقت نداشته باشد (المیزان، ج ۸، ص ۲۷۵). خداوند، در معجزه، به دست پیغمبرش، از چیزی که برخلاف جریان عادی اشیاست، امری دیگر ظاهر می‌فرماید؛ به طوری که جمیع خلق از آوردن مثل آن عاجز باشند؛ با این که انواع دانش و قدرت را دارند.

تفاوت معجزه با سحر و جادو

۱. کارهای مرتاضان و ساحران، نتیجه‌ی مستقیم آموزش و تمرین است. آنان، در پرتو تعلیم و تمرین طولانی، به چنین کارهایی دست می‌زنند. همچنین سحر و جادو برای خود آموزش ویژه‌ای دارد، و اگر کسی چنین دوره‌هایی را نبیند، با انسان معمول کوچک‌ترین فرقی ندارد؛ در حالی که پیامبران، نه سابقه‌ی تعلیم و تمرین دارند و نه در برابر کسی برای آموزش زانو می‌زنند؛ بلکه کارهای آنان کاملاً ابداعی و بی‌سابقه است، و تاریخچه‌ی زندگی آنان بر این نکته گواهی می‌دهد. موسی علیه السلام هنگام بازگشت از مدین به مصر، به مقام رسالت مبعوث، و معجزه عصا به او داده شد (قصص/۳۱)، و هرگز او در اندیشه‌ی خود چنین اتفاقی را تصور نمی‌کرد. حضرت مسیح بدون این که نزد استادان پزشکی درس بخواند و تمرین کند، با معجزات شگفت‌انگیزی مانند زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن نابینایان مادرزاد و غیره (آل عمران/۴۹) مجهز شد.

۲. چون کارهای مرتاضان و ساحران، محصول تحصیل و تدریس است، با تمام آن‌ها می‌توان مبارزه و معارضه کرد، و چون کارهای آنان، شیوه‌ی خاصی دارد، افراد مستعد می‌توانند با همین شیوه‌ها به آن کارها دست زنند.

۳. چون کارهای آنان، محصول آموزش است، و این راه، به روی همگان باز است، در زندگی ساحر و مرتاض، تحدی و مبارزطلبی نیست؛ در حالی که پیامبران از روز نخست با تحدی و مبارزطلبی و تعجیز دیگران، حقانیت خود را اثبات کرده‌اند. قرآن در آیه ۸۸ سوره‌ی اسراء به ندایی بلند در باره‌ی معجزه جاویدان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: «هرگز نمی‌توانند مانند آن را بیاورند؛ هر چند یکدیگر را کمک کنند.» موسی علیه السلام در میدان مبارزه، کارهای ساحران را کوچک می‌شمرد: «آنچه آورده‌اید، از سنخ سحر است، و خدا، از طریق اعجاز، آن را باطل می‌کند.» (یونس/۸۱). وقتی سحر آنان باطل شد، نخستین کسانی که به وی گرویدند، همان ساحران بودند؛ زیرا با تبصری که در فن سحر داشتند، اذعان پیدا کردند که کار خارق‌العاده‌ی موسی، از سنخ سحر نیست و از مبدأ دیگری سرچشمه می‌گیرد.

علت غلبه‌ی اعجاز بر سحر این است که ساحران بر نیروی محدود انسانی تکیه می‌کنند؛ در حالی که پیامبران از نیروی نامحدود خدا کمک می‌گیرند، و وضع محدود در برابر نامحدود روشن است.

۴. چون کارهای مرتاضان و جادوگران، معلول تعلیم و تمرین است، قلمرو خاصی دارد و از تنوع برخوردار نیست. برای مثال، مرتاضی، با ریاضت، قطار را از حرکت باز می‌دارد؛ ولی او دیگر بر کار خارق‌العاده‌ای که برای آن ریاضت نکشیده، قادر نیست. این در حالی است که اعجاز پیامبران، از تنوع برخوردار است؛ زیرا آنان مطابق مقتضیات زمان و با توجه به درخواست‌های گوناگون مردم - با جمع بودن دیگر شروط - دست به اعجاز زده‌اند، و طبعاً معجزات آنان، متنوع و گوناگون است. در باره‌ی موسی علیه السلام می‌خوانیم که عصای وی با خواست او به اژدها بدل می‌شد (اعراف/۱۰۷)، و با زدن آن بر سنگ، دوازده چشمه جریان می‌یافت (بقره/۶۰). با زدن همین عصا، آب دریا کنار رفت و کف دریا ظاهر شد (شعراء/۶۳). همو با بیرون آوردن دست خود، محیط اطراف را روشن می‌کرد (مل/۱۲)؛ تا آنجا که قرآن، موسی علیه السلام را دارای معجزات نه‌گانه معرفی می‌کند (اسراء/۱۰۱). حضرت مسیح نیز در نخستین برخورد خود با بنی‌اسرائیل، معجزاتی را نشان می‌دهد که از تنوع کامل برخوردار است. می‌گوید: «از گل، شکل پرنده‌ای را می‌سازم و در آن می‌دمم، و به اذن خدا، به صورت پرنده‌ای در می‌آید؛ و نابینایان و بیمارانی مبتلا به پیسی را شفا می‌بخشم؛ مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و از آنچه که می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره کرده‌اید، به شما خبر می‌دهم.» (آل عمران/۴۹).

علت محدود بودن کارهای ساحران و مرتاضان و تنوع کارهای خارق‌العاده‌ی پیامبران، این است که گروه نخست، به قدرت محدود بشری خود تکیه دارند؛ در حالی که پیامبران از قدرت بی‌پایان خدا استمداد می‌کنند.

۵. هدف و انگیزه‌ی پیامبران و ساحران، کاملاً متمایز است. آموزگاران الهی، برای متحول کردن مردم و آشنا کردن آنان با مبدأ و معاد و آراستی جامعه‌ی انسانی به فضایل اخلاقی به چنین کارهایی دست می‌زنند؛ در حالی که انگیزه‌ی مرتاضان و جادوگران، کاملاً مادی است. آنان، یا طالبان زر و زیور، یا خواهان مقام و شهرت‌اند.

۶. پیامبران و ساحران، از نظر روحیه و اخلاق و ملکات، در دو قطب مخالف قرار دارند. پیامبران و دارندگان کرامات، انسان‌های والا و وارسته‌ای هستند که در پرورده‌ی زندگی آنان، نقطه‌ی تاریک و زنده وجود ندارد؛ در حالی که پرورده‌ی ساحر و مرتاض، خلاف این را نشان می‌دهد (مشهور جاوید، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۱۵). /

۱۲۸-۱۲۹. سختی‌ها چه زمانی به پایان می‌رسد؟

شروط پیروزی در تکلیف مبارزه با دشمنان

موسی علیه السلام، بنی‌اسرائیل را به قیام و شورش برضد فرعون بر می‌انگیزاند و توجه آن‌ها را به سمت خدا جلب می‌کند و نوید پیروزی می‌دهد و آنان را با این استدلال‌ها به آینده امیدوار می‌کند: فرعون، مالک زمین نیست تا آن را به هر کس که بخواهد، بدهد، و از هر کس که بخواهد، بگیرد؛ بلکه زمین، ملك خدای سبحان است. اوست که به هر کس که بخواهد، ملك و سلطنت می‌دهد، و سنت او نیز چنین است که حسن عاقبت را به کسانی از بندگان خود می‌دهد که از او بترسند. بنابراین، شما ای بنی‌اسرائیل، اگر تقوا پیشه کنید، یعنی از خدای متعال کمک بخواهید و در شداید راه او صبر کنید، خداوند این سرزمین را که اکنون در دست فرعونیان است، به دست شما خواهد سپرد.

آری، خدای متعال، نظام عالم را طوری قرار داده که هر نوعی از انواع موجودات، به منتهای سیری که خداوند برایش معلوم کرده، برسد و به سعادت مقدر خود نایل شود. انسان هم که یکی از انواع موجودات است، بر همین منوال است. او نیز اگر در راهی قدم بگذارد که خداوند و فطرت برایش ترسیم کرده و از انحراف از راه خدا یعنی از کفر به خدا و به آیات خدا و فساد انگیزختی در زمین بپرهیزد، خداوند به سوی عاقبت نیک هدایتش می‌کند و به زندگی پاک زنده‌اش می‌دارد و به سوی هر خیری که بخواهد، ارشادش می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۲۸۸).

سه برنامه‌ی عملی برای پیروزی بر دشمن این‌هاست:

۱. تکیه‌گاهتان تنها خدا باشد و از او یاری بخواهید (عقیده‌ی خوب). البته استعانت از خداوند، منافی فعالیت و پیشرفت و عمل نیست؛ زیرا منظور، توجه به خداوند متعال و انجام وظایف الهی‌ست تا وسایل خیر و صلاح را فراهم کند.
۲. استقامت و پایداری پیشه کنید (اخلاق نیک)؛ چنان‌که اضطراب و پریشانی و بی‌نظمی پیدا نکنید و با کمال طمأنینه و استقامت و ثبات قدم در راه اجرای وظایف خود قدم بردارید.
۳. تقوا پیشه کنید (عمل سزوار). فرد متقی، خود را از علایق مادی و صفات حیوانی تطهیر می‌کند و صفات لاهوتی می‌یابد (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۱۰۹).

شایان توجه این‌که هر یک از این سه شرط، فرع بر دیگری‌ست: پرهیزکاری، بدون استقامت در برابر شهوات و زرق

و برق جهان ماده، ممکن نیست؛ همان‌طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا بقا و دوام ندارد (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۱۱).

هزینه‌های تحقق اهداف

زمانی که بنی‌اسرائیل زبان به اعتراض می‌گشایند که چرا هم قبل و هم بعد از قیام موسی علیه السلام در سختی بوده‌اند، و از زمان تحقق وعده‌ی او می‌پرسند، موسی علیه السلام آنان را تسلی می‌دهد و می‌گوید که ظفر و پیروزی، در گرو سه شرطی‌ست که گفته شد. این یعنی خدا کار بیهوده نمی‌کند و شما را بدون هیچ قیدوشرطی بر فرعونیان ترجیح نمی‌دهد؛ بلکه زمانی شما را بر خصم برتری می‌بخشد که ببینید رفتار شما مثبت و مطابق خواست اوست. این همان معنای فرموده‌ی آیه است: «ما این روزها (پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم (، و این، خاصیت زندگی دنیاست) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بشناسد و از میان شما، شاهدانی بگیرد.» (آل عمران/۱۴۰). این یکی از آیاتی‌ست که خداوند در آن، یهود را که منصب بلاعزل الهی برای خود قائل بودند، تخطئه فرموده است. توراتی که اکنون در دست یهود است، یهودیان را دارای کرامتی بدون قیدوشرط، و آنان را حزب خدا، و سرزمین بیت‌المقدس را سرزمینی می‌شناساند که خداوند به یهود تملیک کرده است؛ آن هم تملیکی که نه انتقال‌بردار است و نه فسخ‌شدنی (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۲۸۹).

استعانت از پروردگار؛ نهاد اختیار انسان

استعانت از خداوند، بر این دلالت می‌کند که قول مذهب شیعه در باره‌ی اختیار انسان، قولی حق، و جبر و تفویض، هر دو باطل است؛ زیرا اگر جبر را بپذیریم، لازم است افعال بندگان را به خداوند استناد کنیم و آن‌ها را بیرون از اختیار ایشان بدانیم و بندگان را صرفاً مجریان بی‌اراده‌ی آن افعال بشناسیم؛ در نتیجه، استعانت معنا ندارد. همچنین اگر قائل به تفویض شویم، لازم است بندگان را مستقل بدانیم؛ در نتیجه، ایشان احتیاجی به کمک و اعانت خداوند ندارند. بنابراین باید به «امر بین‌الامرین» اعتقاد داشته باشیم (ترجمه اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷). پس فعل، فعل عبد است؛ ولی تا اعانت حق نباشد، کسی نمی‌تواند آن را به جا آورد. اعانت حق البته با اعانت بندگان به یکدیگر تفاوت دارد: اعانت بندگان به یکدیگر، به نحو مشارکت است؛ اما اعانت خداوند چنین است که اختیار، قوه و قدرت عبد، تحت مشیت و اراده‌ی حق است، و تا مشیت خداوند تعلق نگیرد، ممکن نیست فعلی از عبد صادر شود، و تنها با موافقت اراده‌ی خداوند است که فعلی از عبد مختار ظهور می‌یابد (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۴۲۹). / ب



فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَرَّهُمْ بِعَنْدِ اللَّهِ وَلَكِنَّ آكَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنُحْزِنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَاللِّدْمَ ۗ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا لِمُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ ۖ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ آجَلٍ هُم بِالْعُوقُوبَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُشُونَ ﴿١٣٥﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِآيَاتِنَا ۖ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَلَرْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

زمانی که نعمت و رفاه به آنان روی آورد، می گفتند: «این فقط به سبب (شایستگی) ماست.»؛ و اگر بدی و ناخوشی به آنان می رسید، به موسی و همراهانش فال بد می زدند. آگاه باشید که بخت بد آنان (که همان عذابشان است)، صرفاً نزد خداست؛ ولی بیشترشان نمی دانند. ۱۳۱ (فرعونیان به موسی) گفتند: «هر معجزه ای که برایمان بیاوری تا به وسیله ی آن، ما را جادو کنی، (بدان که) ما به تو ایمان می آوریم.» ۱۳۲ پس (به کیفر انکارشان،) توفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون را به صورت نشانه هایی آشکار به سوی آنان فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم؛ پس تکبر و وزیدند، و گروهی گنه کار بودند. ۱۳۳ هنگامی که عذاب بر آنان فرود می آمد، می گفتند: «ای موسی، پروردگارت را بنا به عهدی که با تو (در مورد استجابت دعایت) دارد، به سبب

ما بخوان. اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد و با تو همراه خواهیم کرد.» ۱۳۴ پس هنگامی که عذاب را تا مدتی معین از آنان برطرف می کردیم، که ایشان (در آن زمان محدود فرصت داشتند به عهد خود وفا کنند و عاقبت) به (انتهای) آن می رسیدند، ناگهان پیمان شکنی می کردند. ۱۳۵ سرانجام آنان را مجازات کردیم و در دریا غرقشان کردیم؛ چراکه آنان آیات و نشانه های ما را دروغ می شمردند و همواره از آن غافل بودند. ۱۳۶ (بدین ترتیب،) شرق و غرب آن سرزمین را که در آن خیر و برکت (فراوان) قرار داده بودیم، به آن قوم که مدت ها به سبب ضعف و فقرشان (از طرف فرعونیان) تحت فشار بودند، به ارث دادیم، و بهترین وعده ی پروردگارت، در حق بنی اسرائیل، به پاس صبرشان به وقوع پیوست، و آنچه را که فرعون و قومش می ساختند و برمی افراشتند، در هم کوبیدیم. ۱۳۷

۱۳۱. عمل انسان؛ تنها شاخص محاسبات

برخی انسان‌ها برای آنچه بر سرشان می‌آید، دنبال عواملی غیر از عمل خود هستند؛ در حالی که تربیت قرآنی و دینی، همه‌ی انسان‌ها و جوامع انسانی را مرهون عمل خویش معرفی می‌کند (مدثر/۳۸). قوم فرعون نیز وقتی پس از قحط‌سالی به سال خوشی می‌رسیدند و نعمت و روزی‌شان فراوان می‌شد، می‌گفتند این فراوانی از خود ماست، و مقصودشان این بود که ما تا آنجا که به یاد داریم، هرگز به قحط دچار نشده بودیم، و اگر در گذشته مبتلا به خشک‌سالی شده‌ایم، از نحوست موسی بوده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۲۸۹).

تبیین ماهیت فال نیک و بد

در مورد فال نیک و بد باید به این نکات توجه کرد:

۱. این امر در طول زندگی بشر همواره جریان داشته که اموری را به «فال نیک» می‌گرفته و آن را سبب پیروزی و پیشرفت کار خود می‌دانسته، و اموری را به «فال بد» می‌گرفته و آن را علت شکست و ناکامی خویش می‌پنداشته است؛ در حالی که هیچ‌گونه رابطه‌ی منطقی میان پیروزی یا شکست با این‌گونه امور وجود نداشت.

۲. این دو اگرچه اثر طبیعی ندارند، بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشته باشند. فال نیک غالباً مایه‌ی امیدواری و حرکت است؛ ولی فال بد موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی می‌شود. شاید برای همین است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده؛ اما فال بد به شدت محکوم شده است. در فرموده معروف «کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا بدان برسید.» از پیامبر ﷺ، جنبه‌ی اثباتی این موضوع دیده می‌شود. امام صادق (ع) نیز در تأیید این معنا فرموده است: «اثر فال بد، به همان اندازه است که آن را می‌پذیری. اگر آن را سبک بگیری، کم‌اثر، و اگر آن را محکم بگیری، پراثر خواهد بود، و اگر بدان اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت.»

۳. پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: «فال بد زدن (و آن را در سرنوشت آدمی مؤثر دانستن)، نوعی شرک به خداست.»

۴. پیامبر ﷺ فرموده‌اند که راه مبارزه با فال بد،

بی‌اعتنایی‌ست. در روایتی آمده است: «روزی پیامبر ﷺ فرمودند: سه چیز است که هیچ‌کس از آن سالم نمی‌ماند (و وسوسه‌های آن‌ها در درون قلب بیشتر اشخاص وجود دارد): فال بد و حسد و سوء ظن. عرض کردند: پس چه کنیم؟ فرمودند: هنگامی که فال بد زدی، اعتنا مکن و بگذر؛ هنگامی که حسد در دلت پیدا شد، کاری بر طبق آن نکن؛ هنگامی که سوء ظن پیدا کردی، آن را نادیده بگیر.» (تفسیر نمونه، ج ۶، صص ۳۱۷-۳۱۹).

برداشته شدن اثر فال بد زدن در امت اسلام

خداوند، طیره (فال بد زدن) را از امت اسلام برداشته است. در معنای رفع طیره چند احتمال وجود دارد:

۱. رفع مؤاخذة و عقاب از خاطره‌ای که در دل می‌گذرد؛ زیرا جلوگیری از آمدن این خاطره در نفس، میسر نیست؛ اما کفاره‌اش ترتیب اثر ندادن بدان و عمل نکردن به مقتضای آن است، و این‌که فرد به خدا توکل کند و بدون توجه به فال بدی که در دلش خطور کرده، به کار خود برسد؛
۲. رفع طیره یعنی رفع تأثیرش از این امت، با تعلیماتی که از معصومان به ما رسیده؛ از جمله اعتنا نکردن بدان و توکل بر خدا و قرائت دعاها و ذکرهایی که جلوی فال بد را می‌گیرد؛
۳. مقصود از رفع طیره، جلوگیری از عمل کردن بر طبق آن است (اصول کافی، ترجمه‌ی مصطفوی، ج ۴، ص ۲۰۴).

در تصحیح نوع نگاه به مقوله‌ی فال بد باید گفت که اسناد همه‌ی بدبختی‌ها، گرفتاری‌ها و ابتلائات به این مسئله و سلب هرگونه مسئولیت از خود، امری غلط و عافیت‌طلبانه است؛ بلکه تمام ناملایماتی که برای انسان در دنیا و عذاب‌ی که در آخرت پیش می‌آید، ثمره‌ی کفر، عناد، ظلم، تعدیات و فسق و فجور اوست (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۴۳۴). انسان‌ها توجه ندارند که عزت، ذلت، حوادث خوب و ناملایمات، همه تحت حکومت، اراده، خواست و تقدیر الهی وجود می‌یابند، و او حاکم مطلق و مالک جهانیان است. شخص عاقل در همه‌حال باید به خداوند متعال توجه تمام داشته باشد و مطلوب خود را از درگاه او درخواست کند؛ اما بیشتر مردم، تنها به جهات ظاهری و مادی توجه دارند و از حقایق و معارف الهی و از اراده و خواسته‌ی او غافل‌اند (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۱۱۴). / ب



بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، و (در مسیر خود)، به قومی رسیدند که به عبادت بت‌هایی که داشتند، روی آورده و بدان پایبند بودند. (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی، همان‌طور که آنان، خدایانی (دیدنی و محسوس) دارند، برای ما هم (خدای دیدنی) قرار ده (تا او را ببینیم)». (موسی) گفت: «شما افرادی نادان هستید؛ ۱۳۸ آیین و مسلک اینان، نابودشدنی و کارهایشان باطل و بیهوده است.» ۱۳۹ (سپس) گفت: «آیا جز الله را معبودتان برگزینم؛ حال آن‌که او شما را بر جهانیان (زمانتان) برتری داد؟» ۱۴۰ (زمانی (را یاد کنید) که شما را از (جنگال) فرعونیان نجات دادیم که پیوسته بلا و مصیبتی سخت بر سر شما می‌آوردند؛ (یعنی) بسیاری از پسران‌تان را می‌کشتند و زنان‌تان را (برای کنیزی) زنده می‌گذاشتند. در آن (مصایب)، از جانب پروردگارتان (برای شما) آزمایشی

و جاورنا ببنی اسرائیل البحر فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم قالوا یموسی اجعل لنا الیها کما هم الیها قال انکم قوم تجهلون ﴿۱۳۸﴾ ان هؤلآء متبر ما هم فیہ و بطل ما کانوا یعملون ﴿۱۳۹﴾ قال اغیر الله ابغیکم الیها و هو فضلکم علی العلمین ﴿۱۴۰﴾ و اذ انجینکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یقتلون ابناءکم و یتضحون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ﴿۱۴۱﴾ و وعدنا موسی ثلاثین لیلۃ و اتممنها بعشر فتم میقات ربہ أربع لیلۃ و قال موسی لایخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لاتتبع سبیل المفسدین ﴿۱۴۲﴾ و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربہ قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی و الاکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربہ للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین ﴿۱۴۳﴾

بزرگ بود. ۱۴۱ (در کوه طور)، با موسی سی شب قرار گذاشتیم (تا تورات را دریافت کند)، و آن (زمان) را با ده (شب دیگر) کامل کردیم، و (بدین ترتیب)، قرار وعده‌ی (او با) پروردگارش، در چهل شب پایان یافت. موسی (پیش از رفتن)، به برادرش هارون گفت که در قوم من جانشینم باش و به اصلاح (امور) بپرداز و از راه و روش فسادکاران پیروی نکن. ۱۴۲ هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و مالک و صاحب‌اختیارش با وی سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، (خود را) به من نشان ده تا به تو بنگرم.» فرمود: «(هرگز) مرا نخواهی دید؛ ولی به این کوه بنگر؛ اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید.» هنگامی که مالک و صاحب‌اختیارش به کوه جلوه نمود، آن را با خاک یکسان کرد و موسی بی‌هوش (به زمین) افتاد. هنگامی که به هوش آمد، عرض کرد: «تو را (از دیده شدن با چشم) بسیار منزّه می‌دانم؛ به درگاهت بازگشته‌ام و من نخستین کسی هستم که (به) محال بودن دیدن تو با چشم (سر) ایمان آوردم.» ۱۴۳

حضرت تبسمی کرد و فرمود: «بسیار زشت است که شخصی ۷۰ یا ۸۰ سال در زمین خدا زندگی و از روزی او استفاده کند؛ اما او را چنان که باید، نشناسد.» پیامبر، خدا را با چشم ندیده است، و اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد، دروغگو و کافر است؛ چنان که آن حضرت فرموده‌اند: من شبه الله بخلقه فقد كفر: کسی که خدا را به صفات مخلوقات تشبیه کند، کافر است. حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این سؤال که ای برادر پیامبر، آیا تو خدا را دیده‌ای، فرمود: «خدایی را که ندیده باشم، عبادت نمی‌کنم؛ اما نه با چشم سر؛ که با چشم دل.» (الفقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۸۲). همو در جای دیگر فرموده است: «چیزی را ندیدم، مگر آن که خدا را قبل و بعد و همراه با آن دیدم.» (همان). آری، چشم، توان دیدن او را ندارد: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام: ۱۰۳)؛ اما با چشم دل می‌توان خدا را دید؛ چنان که در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره‌ی نجم می‌خوانیم: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ *عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ». پیامبر، در معراج، آیات عظمت الهی را دید. البته آنچه در تورات در مورد ماجرای حضرت موسی در کوه طور آمده، از تحریفات تورات است (تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۷۴).

سخن گفتن خدا با موسی چگونه بود؟

کلام و سخن خداوند، تعلیم وجودی حقایق و معارف و افاضه‌ی شهود است که قلب و روح قدسی کلیم علیه السلام و نیز نیروی شنوایی او را فرا می‌گرفت، و تعلیم وجودی و موهبت حیات علمی به روح قدسی موسی، از جمله‌ی افعال پروردگار است و محتاج به واسطه‌ای مانند ایجاد صدا و نوسان هوا نیست که موسی، به آن وسایل، تعلیمات را از خارج بشنود و بفهمد؛ زیرا رابطه‌ی آفریدگار با موجودات، فقط ایجاد و آفرینش است، و در این مورد، القای حقایق از ورای حجاب و محیط غیب و تعلیم وجودی به روح قدسی‌ست؛ چنان‌که نیروی شنوایی او نیز مانند قلب و روح قدسی او از آن افاضه بهره‌مند شود، و شهود آثار کبرایی، سراسر وجود را فرا گیرد. بر این اساس، تعلیمات و سخنان پروردگار، موهبت وجودی و شهود است که زوال‌پذیر نیست (انوار درخشان، ج ۷، ص ۱۸). به هر صورت، خداوند در آنجا بدون واسطه با موسی سخن گفت. در اینجا تعیین نکرده است که موسی کلام خدا را از کجا شنید؛ لکن در جاهای دیگر گفته است که از درخت شنید. بنابراین، درخت، محل خروج صدا بود؛ زیرا صدا عرض است و باید قائم به جسم باشد (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵). د/

۱۴۳. درخواست دیدن خداوند از ناحیه‌ی که بود؟

مأمون در جلسه‌ای به امام رضا علیه السلام گفت: مگر شما نمی‌گویید که انبیا معصوم‌اند؛ پس چرا موسی رؤیت الهی را از خداوند درخواست کرد؟ آیا موسی نمی‌دانست که خداوند دیدنی نیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: «حضرت موسی علیه السلام می‌دانست که خدا با چشم دیده نمی‌شود؛ اما هنگامی که خدا با موسی سخن گفت و آن حضرت به مردم اعلام کرد، مردم گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که کلام الهی را بشنویم. هفتاد نفر از بنی اسرائیل برگزیده شدند و به مبعادگاه کوه طور رفتند. حضرت موسی علیه السلام سؤال آنان را از خدا درخواست کرد. در این هنگام، آنان کلام الهی را از تمام جهات شنیدند؛ ولی گفتند ایمان نمی‌آوریم مگر این که سخن گفتن خدا را خود ببینیم. پس صاعقه‌ای از آسمان آمد و همه‌ی آنان هلاک شدند. حضرت موسی گفت: اگر با چنین وضعی برگردم، مردم خواهند گفت تو در ادعایت راستگو نیستی که دیگران را به قتل رساندی. به اذن الهی، دوباره همه زنده شدند. این بار گفتند: اگر تنها خودت نیز خدا را ببینی، ما به تو ایمان می‌آوریم. موسی گفت: خدا را تنها با نشانه‌ها و آیاتش می‌توان درک کرد. آنان اما لجباعت کردند. خطاب آمد: موسی، پیرس آنچه می‌پرسند، و تو را برای جهالت آنان مؤاخذه نمی‌کنم. حضرت موسی علیه السلام گفت: رَبِّ اَرِنِي اَنْظُرْ اِلَيْكَ. خطاب آمد: هرگز؛ اما نگاه کن به کوه. اگر پایدار ماند، تو نیز خواهی توانست مرا ببینی. با اشاره‌ی الهی، کوه متلاشی و به زمینی صاف تبدیل شد. موسی پس از به هوش آمدن گفت: «سُبْحٰنَكَ تَبَّتْ اِلَيْكَ»: خدایا، از جهل و غفلت مردم، به شناخت و معرفتی که داشتم، بازگشتم، و من، اولین کسی هستم که اعتراف می‌کنم که خدا را نمی‌توان با چشم سر دید.» مأمون با این پاسخ شرمنده (شدرنورالتقلین، ج ۲، ص ۶۴). در واقع حضرت موسی علیه السلام با بیان جمله‌ی «آرینی» و پاسخ «لَنْ تَرَانِي» خواست به مردم بفهماند که من نمی‌توانم خداوند را با چشم ببینم؛ تا چه رسد به شما (تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۷۳).

آیا خدا دیدنی‌ست؟

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: اگر خدا دیدنی نیست، پس در مورد روایاتی که می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا را دید، یا در قیامت، مؤمنان، خدا را در بهشت می‌بینند، چه می‌فرمایید؟



قَالَ يَمْسُوۡنِيۡ اِنِّيۡ اَصۡطَفَيْتُكَ عَلٰى النَّاسِ بِرِسٰلَتِيۡ وَبِكَلٰمِيۡ
فَخُذۡ مَاۤ اَتَيْتُكَ وَكُنۡ مِنَ الشَّاكِرِيۡنَ ﴿١٤٦﴾ وَكَتَبۡنَا لَهُ
فِيۡ الْاَلۡوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوۡعِظَةً وَتَفۡصِيۡلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ
فَخُذۡهَا بِقُوَّةٍ وَّاٰمُرۡ قَوۡمَكَ يٰۤاٰخِذُوۡا بِاِحۡسَانِهَا سَاۡوِرۡكُمْ
دَارَ الْفٰسِقِيۡنَ ﴿١٤٧﴾ سَاۡوِرۡ عَنْۢ بَآئِطِيۡ الَّذِيۡنَ يَتَّكَبَّرُوۡنَ
فِيۡ الْاَرۡضِ بِغَيۡرِ الْحَقِّ وَاِنۡ يَّرُوۡا كُلَّۤ اٰيَةً لَا يُؤۡمِنُوۡا
بِهَا وَاِنۡ يَّرُوۡا سَبِيۡلَ الرُّشۡدِ لَا يَتَّخِذُوۡهُ سَبِيۡلًا وَاِنۡ يَّرُوۡا
سَبِيۡلَ الْعِۡيِ يَتَّخِذُوۡهُ سَبِيۡلًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمۡ كَذَّبُوۡا بِآيٰتِنَا
وَكَانُوۡا عَنْهَا غٰفِلِيۡنَ ﴿١٤٨﴾ وَاَلَّذِيۡنَ كَذَّبُوۡا بِآيٰتِنَا
وَ لِقَاءِ الْاٰخِرَةِ حَبِطَتۡ اَعۡمَالُهُمۡ هَلۡ يُجۡزَوۡنَ اِلَّا
مَا كَانُوۡا يَعۡمَلُوۡنَ ﴿١٤٩﴾ وَاَتَّخَذَ قَوۡمُ مُوسٰى مِنْۢ بَعۡدِهٖ
مِنْ حُلِيِّمۡ عِجۡلًا جَسَدًا لَّهُ خُوۡاۡرٌ اَلَمْ يَرُوۡا اَنَّهُ لَا يَكۡلِمُهُمۡ
وَلَا يَهۡدِيۡهِمۡ سَبِيۡلًا اَتَّخِذُوۡهُ وَكَانُوۡا ظٰلِمِيۡنَ ﴿١٥٠﴾
وَلَمَّا سَقَطَ فِيۡۤ اَيۡدِيۡهِمْ وَرَاُوۡا اَنَّهُمۡ قَدۡ ضَلُّوۡا قَالُوۡا لَئِنۡ
لَّمۡ يَرۡحَمۡنَا رَبُّنَا وَ يَغۡفِرۡ لَنَا لَنَكُوۡنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيۡنَ ﴿١٥١﴾

فرمود: «ای موسی، من تو را به سبب پیام‌های (ویژه‌ی) خود (که تو حامل آن‌ها هستی)، و به سبب سخن گفتن (خاص) خود (با تو)، بر مردم برتری دادم و (از میان‌شان) برگزیدم. بنابراین، آنچه را که به تو می‌دهم، بگیر و از سپاسگزاران باش.»
۱۴۶ برای او، در الواح (تورات)، پندی از هر چیزی و توضیحی برای هر چیزی (که قومش برای هدایت به آن نیاز داشتند)، نوشتیم و (گفتیم): «با جدیت و پشت‌کار، آن را بگیر و به قومت فرمان ده که (از میان راه‌ها و روش‌های گوناگون)، بهترین آن‌ها را (که تورات است)، بگیرند و به آن عمل کنند. بی‌گمان سرای نافرمانان را به شما نشان خواهم داد.» ۱۴۷ بی‌شک کسانی را که در روی زمین تکبر می‌ورزند، در حالی که هیچ حقی (بر این کار) ندارند، از آیات و نشانه‌هایم روی‌گردان خواهم کرد، و (در نتیجه)، هر نشانه‌ای را که ببینید، به آن

ایمان نمی‌آورند، و اگر راه رشد و هدایت را ببینند، آن را راهی (برای پیمودن) انتخاب نمی‌کنند، و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راهی (برای خود) بر می‌گزینند. این (بازداشتن از سوی خدا)، بدان سبب است که آنان آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند و همواره از آن غافل بودند. ۱۴۶ کسانی که آیات و نشانه‌های ما و دیدار آخرت را دروغ شمردند، اعمال‌شان تباه شد. آیا جز آنچه می‌کردند، کیفر می‌بینند؟ ۱۴۷ قوم موسی، پس از (رفتن) او (به میقات)، از زیورهایشان، مجسمه‌ی گوساله‌ای را (برای پرستش) ساختند که صدای گاو داشت. آیا ندیدند که او با آنان سخن نمی‌گوید و هیچ راهی را به آنان نمی‌نمایاند؟ آن را (خدا) قرار دادند، و (البته بیشتر هم) ستم‌کار بودند. ۱۴۸ هنگامی که پشیمان شدند و دیدند که واقعاً گمراه شده‌اند، گفتند: «اگر پروردگاران بر ما رحم نکند و ما را نیامزد، بی‌گمان از زیان‌کاران خواهیم شد.» ۱۴۹

بعد از رفتن حضرت موسی به کوه طور برای میقات الهی، یکی از اقوام آن حضرت به نام سامری، زیورهای طلایی بنی اسرائیل را که از قبطیان نزد آن‌ها مانده بود، گرفت و با آن‌ها گوساله ساخت (روان جاوید، ج ۲، ص ۴۷۵). کلمه‌ی «خُوار» به معنی صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمی‌خیزد. جمعی از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله‌های مخصوصی درون سینه‌ی گوساله‌ی طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج می‌شد و از دهان گوساله، صدایی شبیه صدای گاو بیرون می‌آمد! بعضی دیگر می‌گویند که گوساله را چنان در مسیر باد گذاشته بود که با وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش می‌رسید. البته این‌که جمعی از مفسران گفته‌اند که گوساله‌ی سامری، پس از این‌که او قدری خاک از زیر پای جبرئیل برداشت و در آن ریخت، به صورت گوساله‌ی زنده‌ای درآمد و صدای طبیعی سر داد، شاهدی در آیات قرآن ندارد، و کلمه‌ی «جسدًا»، گواه بر این است که حیوان زنده‌ای نبود. از همه‌ی این‌ها گذشته، بعید به نظر می‌رسد که خداوند چنین قدرتی به مرد منافقی همچون سامری بدهد که بتواند کاری همانند معجزه‌ی موسی علیه السلام بکند و جسم بی‌جانی را جاندار کند؛ کاری که برای توده‌ی مردم بی‌گمان گمراه‌کننده است، و دلایل بطلان آن در نظرشان روشن نیست؛ ولی اگر گوساله، مجسمه‌ای طلایی بوده باشد، دلایل بطلان آن روشن است، و تنها می‌تواند وسیله‌ای برای آزمایش افراد بوده باشد و نه چیز دیگر.

نکته‌ی دیگری که در اینجا باید بدان توجه کرد، این است که سامری چون می‌دانست قوم موسی علیه السلام سال‌ها در محرومیت به سر برده‌اند، و به‌علاوه، روح ماد دیگری، چنان‌که در بسیاری از نسل‌های امروز آن‌ها نیز می‌بینیم، بر آنان غلبه داشت و برای زر و زیور احترام خاصی قائل بودند، گوساله‌ی خود را از طلا ساخت تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۷۲). او بنی اسرائیل را امر به عبادت آن کرد، و اغلب، یا اطاعت کردند، یا ساکت ماندند. به همین سبب، در آیه‌ی شریف، برگرفتن (اتخاذ) به قوم منسوب شده است؛ عملی که از آن‌ها بسیار قبیح بود؛ چون آن گوساله‌ی مصنوعی، سخنی که به حال آن‌ها نافع باشد، نمی‌گفت؛ یا هیچ سخنی نمی‌گفت؛ بلکه فقط صوتی از آن خارج می‌شد، و طریق خیر و شری به آن‌ها ارایه نمی‌کرد (روان جاوید، ج ۲، ص ۴۷۵).

عوامل انحراف بنی اسرائیل

اگر آیه‌ی شریف از میان همه‌ی صفاتی که منافق با الوهیت گوساله است، خصوص حرف نزدن و هدایت نکردن آن را ذکر کرده، برای این است که این دو صفت، یعنی تکلم و هدایت، از روشن‌ترین صفاتی است که الوهیت، مستلزم آن است؛ زیرا هر کس هر چیزی را معبود خود می‌داند، ناگزیر است از این‌که آن اله را به نحوی که خود او دوست دارد، بپرستد. لاجرم آن اله باید راه پرستش خود را به بندگان خود معرفی کند، و این خود مستلزم تکلم و تفهیم است. بنی اسرائیل اما با این‌که می‌دیدند گوساله حرف نمی‌زند و آنان را هدایت نمی‌کند، پیشنهاد الوهیت آن را از سامری پذیرفتند.

سبب دیگری که باعث شد این دو صفت از میان همه‌ی صفات گوساله‌ی مزبور ذکر شود، این بود که این مشخصه در ذهن بنی اسرائیل از موسی علیه السلام معهود بود که او با خداوند حرف می‌زند و مردم را به راه او هدایت می‌کند، و خداوند نیز با او حرف می‌زند و او را به راه خود دلالت می‌کند، و چون به ذهنشان چنین رسیده بود، این معنا را فهمیده بودند که اگر گوساله‌ی مزبور، خدای ایشان و خدای موسی است، باید قدرت سخن گفتن داشته باشد و مردم را هدایت کند (المیزان، ج ۸، ص ۳۲۰). امام باقر علیه السلام فرموده است: «حضرت موسی علیه السلام به خدا گفت: سامری، گوساله‌ای از طلا برای مردم ساخته است؛ اما صدای آن از چیست؟ وحی آمد که این وسیله‌ی آزمایش مردم است. از آن نپرس.» (نورالقلین، ج ۲، ص ۷۰).

پس گوساله‌پرستی بنی اسرائیل، دارای این زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی بود:

۱. آنان سالیان دراز در مصر بت‌هایی به شکل گاو دیده بودند؛ ۲. پس از عبور از رود نیل، چشمشان به قومی بت‌پرست افتاد و تحت تأثیر قرار گرفتند و در عمق روحشان باقی ماند؛ ۳. با تمدید مدت سی شب به چهل شب، مخالفان، شایعه‌ی مرگ موسی را پدید آوردند و زمینه را برای انحراف آماده کردند؛ ۴. چهل مردم و هنر سامری باعث شد که قوم موسی از خداپرستی به گوساله‌پرستی بگردند (تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۸۰).

عوامل انحراف امروز بشر

طبق این دو آیه و مفاهیمی که بیان شد، باید گفت که عوامل انحراف مردم حتی در عصر ما نیز همان چند چیز است: ۱- نبود رهبری یا غیبت او؛ ۲- جهل و ناآگاهی مردم؛ ۳- انحراف عالمان و هزمنندان و سوءاستفاده از علم و هنر؛ ۴- زیبایی و زرق و برق ظاهری؛ ۵- سر و صدا و تبلیغات کاذب (تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۸۰).



وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَوْاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٩﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٥٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٥٢﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبَ أَخَذَ الْأَوْاحَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْتَدُّونَ ﴿١٥٣﴾ وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَتْلُو لِكُنَّا بِمَا فَعَلْنَا السُّفَهَاءَ مِتًّا إِن هِيَ إِلَّا أَفْتِنَتْكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٤﴾

هنگامی که موسی خشمگین و بسیار اندوهناک نزد قومش بازگشت، گفت: «چه بد جانشینانی پس از من بودید! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (مبنی بر تمديد مدت میقات و تأخیر نزول تورات) عجله کردید (و زود قضاوت کردید)؟» (آنگاه) الواح (تورات) را افکند و (موهای) سر برادرش را گرفت و در آن حال، او را به سمت خود می کشید. (هارون) گفت: «ای پسر مادرم، این قوم، مرا ضعیف یافتند و تحت فشار گذاشتند و بر من چیره شدند، و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس مرا دشمن شاد نکن و با افراد ستم کار (شريك) قرار نده.» ۱۵۰ (موسی) عرض کرد: «پروردگارا، من و برادرم را بیمارز و ما را در (پناه) رحمت خویش وارد فرما؛ که تو مهربان ترین مهربانانی.» ۱۵۱ کسانی که گوساله را (خدا) انتخاب کردند، قطعاً خشمی (سهمگین) از جانب پروردگارشان

و خفت و خواری (شدیدی) در زندگی دنیا به آنان می رسد. (آری،) دروغ پردازان را این چنین کیفر می کنیم. ۱۵۲ و کسانی که کارهای بد کردند و پس از آن توبه کردند و ایمان آوردند، پروردگارت پس از آن (توبه)، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۵۳ هنگامی که خشم موسی فرو نشست، الواح (تورات) را برگرفت؛ در حالی که در نوشته (ها)ی آن، برای کسانی که از (مخالفت با) پروردگارشان می ترسند، هدایت و رحمتی (فراوان) وجود داشت. ۱۵۴ موسی از قومش هفتاد مرد را برای حضور در میعادگاه ما برگزید. هنگامی که (به سبب درخواست نابجایشان،) زلزله ی شدید، آنان را فرا گرفت، موسی عرض کرد: «پروردگارا، اگر می خواستی، پیش از این، آنان و مرا هلاک می کردی. آیا ما را به سبب کارهای بی خردان مان هلاک می کنی؟ این (حادثه)، صرفاً آزمایش توست که هر کس را که بخواهی، با آن گمراه می کنی، و هر کس را که بخواهی، (با آن) هدایت می کنی. تو سرپرست

ما هستی؛ پس ما را بیمارز و بر ما رحم کن؛ که تو بهترین آمرزنده ای؛ ۱۵۵

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۵۵. امتحان الهی در جریان میقات موسی علیه السلام

آیهی شریف بر این دلالت می‌کند که خدای سبحان، میقاتی را برای بنی‌اسرائیل معین کرده بود تا برای امر عظیمی در آن حاضر شوند. این امر عظیم، نظارت گروهی از آنان بر نزول تورات بود. پس موسی علیه السلام هفتاد نفر از ایشان را برای این کار انتخاب کرد؛ اما بعد از حضور آنان در میقات، به سبب ظلم بزرگی که مرتکب شدند، زلزله‌ی مهیبی هلاک‌شان کرد. مقصود ایشان از رؤیت، این بود که نزول تورات را به چشم خود ببینند تا کاملاً اطمینان پیدا کنند که تورات، کتابی آسمانی و نازل‌شده از طرف خدای متعال است. آن‌ها به اصل دعوت موسی ایمان داشتند؛ اما غرضشان از این گفته که «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم»، این بوده که ایمان خود را بر نزول تورات از ناحیهی خداوند، مشروط بر مشاهده‌ی پروردگار کرده باشند (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۱۶۸).

انتخاب امام، مطلقاً با خداست

سعد بن عبدالله قمی روایت کرده است: «خدمت امام قائم علیه السلام عرض کردم: ای مولای من، مرا خبر ده از این‌که چرا مردم از انتخاب امام و زمامدار برای خود ممنوع شده‌اند؟ فرمود: امام مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: البته مصلح. فرمود: با این‌که احدی از مردم از صلاح و فساد درونی اشخاص آگاهی ندارند، آیا ممکن است شخصی را که انتخاب می‌کنند، اتفاقاً برخلاف تشخیص‌شان مفسد از کار در آید؟ عرض کردم: بلی؛ ممکن است. فرمود: علت ممنوعیت مردم، همین است. بگو ببینم پیغمبرانی که خدا آن‌ها را برگزیده و به آنان کتاب داده و با عصمت تأییدشان کرده، با این‌که عالم‌ترین همه‌ی امت‌ها هستند (مانند موسی و عیسی علیهما السلام)، آیا با وفور عقل و کمال علمی که دارند، هیچ ممکن نیست که اشخاص نیکی را که برای کاری انتخاب می‌کنند، اتفاقاً منافق از کار در آیند؟ عرض کردم: نه. فرمود: بلکه ممکن است؛ به شهادت این‌که موسی کلیم‌الله علیه السلام با وجود عقل و کمال علمش و با این‌که بدو وحی می‌شد، وقتی از میان شخصیت‌های قومش و از موجهان لشکرانش و از کسانی که در ایمان و اخلاصشان شکی نداشت، هفتاد نفر را برای رفتن به میقات برگزید، انتخابش به خطا رفت و به جای هفتاد مؤمن، هفتاد منافق برگزید. پس وقتی اختیار و انتخاب شخصی مثل موسی که خداوند وی را برای نبوت برگزیده، به خطا می‌رود و او افسد را به جای اصلح برمی‌گزیند، معلوم می‌شود که انتخاب، تنها و تنها کار کسی‌ست که به باطن

اشخاص راه دارد و ضمائر و سریره‌های افراد نزدش آشکار باشد. همچنین معلوم می‌شود که بعد از خطا رفتن انتخاب انبیا، انتخاب مهاجر و انصار، پیشیزی ارزش نداشته و ندارد.» (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۵۹۱-۵۹۲).

در توضیح این روایت باید گفت که پیامبران، همگی معصوم و از جانب خداوند، عالم به غیب‌اند، و این روایت نیز با عصمت ایشان منافی نیست؛ اما نکته این است که آنان در امور اجتماعی، به ظاهر عمل می‌کنند؛ خواه در آن محدوده، از علم غیب برخوردار باشند یا نباشند، و چون به ظاهر عمل می‌کنند، ممکن است با کتمان حقیقت منافقان، رأی ایشان به خطا رود.

فتنه؛ عامل پلایش بشریت

فتنه، اختلالی‌ست که در برنامه‌ی زندگی پدید می‌آید، موجب تحول آن می‌شود و نتیجه‌ی خوب و مطلوبی می‌دهد. این تحول در اکثر اوقات موجب سعادت و به خیر و خوشی صدرصد انسان تمام می‌شود. همین فتنه و اختلال زندگی، موجب پیدایش تنبّه و توجه بیشتر انسان و دقت او در برنامه می‌شود و هر کسی را به تناسب زمینه‌ای که دارد، به سوی ضلال یا هدایت سوق می‌دهد. بنابراین، در فتنه‌های گوناگون باید به خداوند پناه برد و سرنوشت خود را به دست تقدیر و تدبیر او سپرد (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۱۶۸).

امام باقر علیه السلام فرموده است: «در مناجات حضرت موسی علیه السلام با خدا، بدو وحی شد که من قوم تو را به فتنه و اضطراب مبتلا کردم! عرض کرد: با چه؟ فرمود: به وسیله‌ی سامری که با زینت‌ها و زیور بنی‌اسرائیل، برایشان گوساله‌ای ساخت. گفت: از زیور و طلا و نقره می‌توان گوساله و مجسمه‌ی دیگری ساخت. چگونه بود فتنه‌ی او (امتیاز گوساله‌ی سامری چه بود)؟ فرمود: گوساله‌ای ساخت که آواز داشت.» گفت: پروردگارا، آواز او از جانب که بود؟ فرمود: از جانب من. در این زمان، حضرت موسی گفت: پس این، جز آزمایش تو نیست؛ که هر کس را که بخواهی (و مستحق بدانی)، با آن گمراه می‌کنی، و هر کس را که بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می‌کنی (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱).

بنابراین، همه‌ی تحولات اجتماعی و تغییرات طبیعی چون فقر و غنا و تندرستی و بیماری و عزت و ذلت و گرما و سرما و فراخ‌نعمتی و قحط که به فرمان خدا ظهور می‌یابند، برای امتحان بشر است، تا هر چه قوت و ضعف و قدرت و عجز در درون دارد، بیرون بریزد، تا سپس خویشتر را اصلاح، و نقایص خود را تکمیل کند (تفسیر هدایت، ج ۴، ص ۳۹۳).

لَعْنَةٍ

وَكَتُبْنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابٌ أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحِمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾ الَّذِينَ يَنْبَغُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مُرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

برای ما در این دنیا و در آخرت، (زندگی) خوبی مقرر فرما؛ که ما به درگاهت بازگشته ایم.» فرمود: «عذابم را (بر اساس عدالت)، به هر کس که بخواهم، می‌رسانم، و (گستره‌ی) رحمتم همه چیز را فرا گرفته است. بنابراین، آن را برای کسانی که خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کنند و (از مال خود) انفاق می‌کنند (چه واجب باشد و چه مستحب) و کسانی که به آیات و نشانه‌های ما ایمان دارند، بی‌شک مقرر خواهم کرد.»؛ ۱۵۶ هم آنان که از رسول، پیامبر درس‌ناخوانده، پیروی می‌کنند؛ همو که (ویژگی‌های) وی را نزد خود در تورات و انجیل، نوشته شده می‌یابند. او، آنان را به کار(های) شایسته فرمان می‌دهد و از کار(های) ناشایست باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را بر ایشان حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را بر آنان حرام

می‌کند و بار سنگین (تکالیف) آنان (و دستوره‌های بسیار دشواری را که همچون) غل و زنجیرهایی است که بر آنان قرار داشت، از آنان بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آورند و او را بزرگ دارند و یاری‌اش کنند و از نوری که همراه وی نازل شده، پیروی کنند، آنان‌اند که به هدف خود دست خواهند یافت. ۱۵۷ بگو: ای مردم، من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم؛ همو که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین فقط از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند. بنابراین، به خدا و فرستاده‌اش که پیامبر درس‌ناخوانده است، ایمان آورید؛ همو که به خدا و سخنانش ایمان دارد. (به او ایمان آورید) و از وی پیروی کنید تا هدایت شوید. ۱۵۸ از قوم موسی، گروهی هستند که با (سخنان و روش‌های) حق هدایت می‌کنند و بر اساس آن به عدالت حکم می‌کنند. ۱۵۹

۱۵۷. زنجیرهایی که پیامبر ﷺ از دست و پای پیروانش

می‌گسلند

این از تعبیری است که در آیه‌ی ۱۵۷ به کار رفته و جای تأمل ویژه دارد. قبل از آن یادآور می‌شویم که برخی اوقات، افراد غیرمتدین، به دین صرفاً از دریچه‌ی دشواری و تکلف می‌نگرند، و چون برخی تکالیف و قوانین دینی را مایه‌ی دشواری می‌پندارند، قضاوت ناصحیحی در باره‌ی آن دارند. افراد دین‌دار هم ممکن است به سبب ضعف بینش دینی، تا حدودی دچار این برداشت شوند؛ هرچند در سایه‌ی استحکام پایه‌های اعتقادی و التزام جدی به دستورهای دینی، شخص مؤمن، مراتبی از سبک‌باری و آزادگی را وجدان می‌کند. اکنون نگاهی فرارگیرتر به موضوع می‌کنیم:

ذلت نافرمانی خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجاتی عرض می‌کند: «بارالها، همین عزت برای من بس است که بنده‌ی تو باشم.» (خصال، ج ۲، ص ۴۲۰). آن حضرت، در بیانی دیگر، نقطه‌ی مقابل «عزت طاعت الهی» را «ذلت نافرمانی خدا» توصیف و بیان فرموده است که اطاعت خدا موجب می‌شود که مؤمن «بدون داشتن قوم و قبیله، دارای عزت» و «بدون داشتن سلطنت، دارای هیبت» و ... باشد (امالی طوسی، ص ۵۲۴). راز مطلب این‌که بندگی، ارتباط مستحکم با والاترین حقیقت عالم وجود و منشأ همه‌ی خیرات و کمالات است؛ که لاجرم موجب رفعت انسان می‌شود. به‌علاوه، خداوند وعده‌ی پشتیبانی و کفایت بندگان مطیع خود را داده است. عزت طاعت الهی را باید نخستین اوج‌گرفتنی دانست که به سبب پیروی از انبیای الهی، شامل حال انسان می‌شود.

بندگی هوای نفس

یکی از جهات آزادگی که دین برای انسان ارمان می‌آورد، رهایی از فرو افتادن در تمایلات نفسانی است. قرآن کریم، شدت این سقوط را چنین تصویر می‌کند: «آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟» (فرقان/۶۳). محصور شدن در حصار تنگ امیال شخصی، حتی با صرف نظر از ملاک‌های دینی، خودخواهی و ضد ارزش تلقی می‌شود. برای نمونه، کدام صاحب اندیشه‌ای، افراد صرفاً لذت‌جو را بر دانشمندان یا خیرانی که عمرشان را با تحمل سختی‌ها، صرف رفاه و زدودن رنج دیگران کرده‌اند، ترجیح می‌دهد و گروه دوم را ستایش و تمجید می‌کند؟

دین البته موضوع را از منظر بالاتری فراروی بشر قرار می‌دهد: از خود در آمدن، متوجه خالق شدن، و خود و خواسته‌های خویش را در جهت اراده‌ی والای الهی درآوردن. البته فرد مؤمن، پس از این، خدمت بی‌شائبه و پرشمار به آفریدگان را نیز چون امتثال امر الهی پی می‌گیرد؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده‌اند: «آفریدگان، عیال خدایند. پس محبوب‌ترین آن‌ها نزد خدا، کسی است که به عیال خدا نفع و به خانواده‌ی شادی رساند.» (کافی، ج ۲، ص ۱۶۴).

شیفتگی و بردگی دنیا

امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از جهات در بند بودن انسان را چنین بیان فرموده است: «خدایا، ستایش، تو را سزاست ... خانه‌ی آخرت را آفریدی و سفره‌ی رنگارنگ نعمت‌ها را در آن گستراندی ... سپس پیامبری را فرستادی تا انسان‌ها را به آن خانه و نعمت‌ها دعوت کند. افسوس که مردم، آن دعوت‌کننده را اجابت نکردند ... بر لاشه‌ی مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا و در دوستی‌اش هم‌داستان شدند ... شیفته‌ی بی‌اختیار دنیا، برده‌ی آن و برده‌ی کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد، او نیز برمی‌گردد، و هرچه هشدارش دهند، از خدا نمی‌ترسد. از هیچ پنددهنده‌ی شنوایی ندارد ...» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹). مطابق کلام امام علیه السلام، شیفتگی دنیا، نوعی بردگی و مایه‌ی حقارت است که می‌توان آن را در دنیازدگان به چشم دید؛ به‌جای آن‌که امکانات دنیایی در استخدام آنان باشد، ایشان در اختیار و تحت امر دنیابند. انبیای صلی الله علیه و آله و سلم اما به گسست این بند اقدام می‌کنند.

بندگی شیطان

پیامبران همچنین زنجیر بندگی شیطان را از پای انسان باز می‌کنند و نهیب می‌زنند: «شیطان را نپرستید؛ که او برای شما دشمن آشکاری است.» (یس/۶۰). این تنها در فرهنگ دینی است که شیطان، دشمنی خطرناک و قوی معرفی و در باره‌اش چنین هشدار داده می‌شود که «در وجود آدمی، مانند جریان یافتن خون در رگ‌ها جاری می‌شود.» (کافی، ج ۸، ص ۱۱۳)؛ و پرهیزگاران چنان تربیت می‌شوند که «هر گاه گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، متذکر (یاد خدا) و یکباره بینا می‌شوند.» (اعراف/۲۰۱). شیطان‌شناسی، و به تبع آن، گسست بندهای او، از اختصاصات تعالیم انبیای صلی الله علیه و آله و سلم است.

بردگی سایر انسان‌ها

مورد دیگر، آزادگی در برابر سایر انسان‌هاست و این‌که هیچ‌کس جز به پرهیزگاری از دیگری برتر نیست. انبیا صلی الله علیه و آله و سلم به پیروان‌شان آموخته‌اند که کسی جز خدا حق فرمان‌روایی ذاتی ندارد؛ پس: «بنده‌ی غیر خود مباش؛ که خداوند تو را آزاد آفریده است.» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

معلمان بندگی خدا که همه‌ی بندها را می‌گسلند و انسان را در اوج عزت می‌نشانند، انبیای صلی الله علیه و آله و سلم هستند. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، افضل آنان و دارای برترین شریعت و هدایت بوده‌اند. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام، وی، «... خاتم پیامبران گذشته و گشاینده‌ی راه‌های بسته... دفع‌کننده‌ی لشکرهای باطل و درهم‌کوبنده‌ی شوکت گمراهی‌هاست» (همان، خطبه‌ی ۷۲). / م



وَقَطَّعْنَهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلًّا مِنْ طَبِيبٍ مَّا رَزَقْنَاهُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦١﴾ وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٦٢﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٣﴾ وَسَأَلْتُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٤﴾

آنان را به دوازده قبیله از نوادگان (یعقوب) که هر يك امتی بودند، تقسیم کردیم، و هنگامی که موسی برای قومش (از خدا) آب طلبید، به او وحی کردیم که با عصایت به سنگ بزنی. آنگاه دوازده چشمه از آن جوشید؛ به صورتی که هر گروهی، محل آب خوردنشان را می شناختند، و ابر را بر آنان سایه بان قرار دادیم، و «مَنَّ» (که نوعی خوراکی شیرین بود) و «سَلْوَى» (که نوعی پرنده بود) را بر آنان فرو فرستادیم (و گفتیم: «از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، بخورید.» و (آنان با ناسپاسی‌شان،) به ما ستم نکردند؛ بلکه به خودشان ستم می‌کردند. ۱۶۰ زمانی (را یاد کن) که به آنان گفته شد: «در این شهر ساکن شوید و از هر جای آن خواستید، بخورید و بگویید «(خدایا،) گناهانمان را ببخش»، و سجده‌کنان از این در وارد شوید

تا خطاهایتان را ببخشیم. (آری،) بر (پاداش) نیکوکاران خواهیم افزود.» ۱۶۱ پس ستمگران آن‌ها، (سخنی را که می‌بایست می‌گفتند،) به سخن دیگری غیر از آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند، و در نتیجه، به سزای ستم‌کاری‌شان، عذابی از آسمان به سوی آنان فرستادیم و بر ایشان مسلط کردیم. ۱۶۲ از آنان در باره‌ی (اهالی) شهری که در کنار دریا بود، پرس؛ آنگاه که در مورد (حرمت صید روزهای) شنبه، از حد می‌گذشتند؛ هنگامی که روزهای شنبه، ماهیانشان آشکارا روی آب می‌آمدند (و در دسترس بودند)، و روزهایی که لازم نبود حرمت روز شنبه را حفظ کنند، نزدشان نمی‌آمدند. (آری،) بدین‌سان آنان را به سبب نافرمانی‌شان آزمایش می‌کردیم. ۱۶۳

۱۶۳. سرگذشت عبرت آمیز

در این آیات شریف، ماجرای اصحاب «سبت» بیان شده است. سبت، در لغت، به معنای تعطیل عمل برای استراحت است. این که در سوره نبأ می‌خوانیم که «خواب، مایه‌ی راحت است» نیز اشاره به همین موضوع است. شنبه را از بدین سبب یوم‌السبت نامیده‌اند که برنامه‌های کسب و کار معمول در آن تعطیل می‌شد. سپس این نام بر این روز باقی ماند (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۱۹). بر یهود واجب بود که روزهای شنبه دست از کار کشد و استراحت کند. از آیه‌ی ۱۲۴ سوره نحل معلوم می‌شود که این حکم در ابتدا مانند حکم روز جمعه در اسلام وجوب نداشته؛ ولی به سبب اختلاف در محترم شمردن و محترم نشمردن، بر آن‌ها واجب شده است. مدت‌ها بعد از موسی علیه السلام، قومی از یهود در شهری به نام «ایکه» در کنار دریا می‌زیستند و با صید ماهی امرار معاش می‌کردند. به سبب امتحان خداوند، روزهای شنبه، ماهی‌ها در آب آشکار و روزهای دیگر ناپدید می‌شدند. آن قوم، حکم خدا را نادیده گرفتند و ماهی‌ها را شکار کردند. گروهی مرتب برخلاف دستور تورات ماهی شکار می‌کردند. دسته‌ای دیگر اما ساکت نشسته بودند و نهی از منکر نمی‌کردند، و حتی ناهیان را نیز دلسرد می‌کردند؛ ولی گروه دیگری، به حکم وظیفه‌ی شرعی، آن‌ها را موعظه و از صید ماهی نهی می‌کردند. سرانجام صیادان ماهی مسخ شدند و به صورت میمون درآمدند، و آن‌هایی که نهی از منکر نمی‌کردند، به عذاب سختی گرفتار شدند؛ ولی موعظه‌کنندگان نجات یافتند.

نحوه‌ی تجاوز آنان از امر الهی

در این باره که این جمعیت، قانون‌شکنی را از کجا شروع کردند، در میان مفسران گفت‌وگوست. از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که نخست دست به حیل‌های شرعی زدند؛ بدین ترتیب که حوضچه‌هایی در کنار دریا ساختند و راه آن‌ها را به دریا گشودند. روزهای شنبه، راه حوضچه‌ها را باز می‌کردند، و ماهی فراوانی همراه آب وارد آن‌ها می‌شد؛ اما هنگام غروب که ماهیان می‌خواستند به دریا بازگردند، راهشان را محکم می‌بستند. سپس روز یکشنبه آن‌ها را صید می‌کردند و می‌گفتند که خداوند به ما دستور داده که ماهی صید نکنید؛ ما هم صید نکرده‌ایم؛ بلکه تنها آن‌ها را در حوضچه‌ها محاصره کرده‌ایم (البرهان، ج ۲، ص ۴۲). بعضی گفته‌اند که آن‌ها روز شنبه قلاب‌هایشان را به دریا می‌افکندند، و روز بعد، آن‌ها را از دریا بیرون می‌کشیدند، و بدین وسیله ماهی صید می‌کردند. از بعضی روایات برمی‌آید که آن‌ها بدون هیچ حیل‌های، با

باعتنایی کامل، روزهای شنبه مشغول صید ماهی می‌شدند. ممکن است همه‌ی این روایات صحیح باشد؛ بدین ترتیب که با حیل، یعنی کندن حوضچه‌ها یا انداختن قلاب‌ها، کار خود را شروع کردند. این کار، گناه را در نظر آن‌ها کوچک و آنان را در برابر شکست احترام روز شنبه جسور کرد. کم‌کم روزهای شنبه علنی و بی‌پروا به صید ماهی مشغول شدند، و از این راه، مال و ثروت فراوانی فراهم کردند (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۲۳).

مواضع مردم در برابر این تجاوز

هنگامی که این جمع بنی‌اسرائیلی در برابر این آزمایش قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند: گروه یکم که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به مخالفت با فرمان الهی برخاستند؛ گروه دوم که اقلیت کوچکی بودند، در برابر گروه یکم به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند؛ گروه سوم، ساکتان و بی‌طرفان بودند که نه با گناه‌کاران هم‌گام بودند و نه به وظیفه‌ی نهی از منکر خود عمل کردند. در آیه‌ی ۱۶۴، گفت‌وگوی این گروه با نهی‌کنندگان آمده است.

آنچه باعث شد که قرآن این قوم را تجاوزگر معرفی کند، این بود که ایشان حرام الهی را از منظر خود با لباس توجیه شرعی به حلال تبدیل کردند و منکر را زیبا نشان دادند، و بدین ترتیب، قبح گناه و حرام را در جامعه ریختند و باعث شدند که حکم الهی فراموش شود. اگر در جامعه‌ای، حرام و منکر، لباس شرعی و توجیه پیوشد، ممکن است تمام آن جامعه در فعل حرام شریک و دچار عذاب شوند؛ مگر کسانی که در مقابل این منکرها به پا خیزند و امر الهی را در جامعه احیا کنند. البته در هر جامعه‌ای، دسته‌ای راه سکوت را در پیش می‌گیرند. این دسته، همراه گناه‌کاران عذاب خواهند شد؛ چراکه در برابر حرام الهی اعلام رضایت و نه انزجار کرده‌اند. به‌علاوه از آیه‌ی ۱۶۴ استفاده می‌شود که اندر زدهندگان، دو هدف از این کار داشتند: یکی این‌که در پیشگاه خدا معذور باشند؛ دیگر این‌که شاید اندرزشان در دل گناه‌کاران مؤثر افتد. این سخن یعنی حتی اگر احتمال تأثیر هم ندهند، باید از امر به معروف و نهی از منکر خودداری نکنند؛ در حالی که مشهور این است که شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیر است. باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و اجرای وظایف الهی، بدون احتمال تأثیر نیز واجب است، و این در موردی است که اگر حکم خدا گفته و از گناه انتقاد نشود، آن حکم کم‌کم به دست فراموشی سپرده شود و بدعت‌ها جان بگیرند و سکوت، دلیل بر رضایت و موافقت محسوب شود. در این‌گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا در همه جا گفته شود؛ هرچند اثری در گناه‌کاران نگذارد. /



وَإِذ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَدِّبُهُمْ
عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ اتَّجَبْنَا لِّلَّذِينَ يَهْتَمُّونَ عَنِ السَّوْءِ
وَإِخْتَدْنَا لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوُّوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ
﴿١٦٦﴾ وَإِذ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن
يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿١٦٧﴾ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحِينَ
وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ
يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِم
عَرَضٌ مِّثْلُ الَّذِي أَخَذُوهُ لَيَخْذُنَّ عَلَيْهِمْ مِثْلَ الْكِتَابِ
أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ
خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَنْصِفُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾

آن هنگام که گروهی از آنان، به کسانی که
نهی می‌کردند، گفتند: «چرا افرادی را که
(سرانجام) خدا نابودشان می‌کند یا به شدت
عذابشان می‌کند، (بیهوده) پند می‌دهید؟»
آنان در پاسخ گفتند: «برای این که عذری
(موجه برای ما) نزد پروردگارتان (وجود
داشته) باشد، و بسا که آنان خود را (از
خشم خدا) حفظ کنند.» ۱۶۴ هنگامی
که پندی را که به آنان داده شده بود،
فراموش کردند، (تنها) کسانی را که از بدی
نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستم‌کاران
را به سبب نافرمانی‌شان با عذابی سخت
مجازات کردیم. ۱۶۵ هنگامی که از آنچه
نهی شده بودند، سرپیچی کردند، به آنان
گفتیم: «بوزینه‌هایی رانده‌شده شوید.»
۱۶۶ زمانی (را یاد کن) که پروردگارت
اعلام کرد که قطعاً تا روز قیامت، کسی را
بر آنان می‌گمارد که پیوسته بلا و مصیبتی
سخت بر سر آنان می‌آورد؛ چراکه به یقین
پروردگار تو به سرعت کیفر می‌کند، و البته

او بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۶۷ آنان را به امت‌ها و گروه‌ها (ی مختلفی) تقسیم کردیم: برخی از آنان،
افرادی شایسته‌اند؛ بعضی از آنان به‌گونه‌ای دیگرند. آنان را با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم؛ شاید (به درگاه
خدا) بازگردند. ۱۶۸ پس از آنان، نسل‌هایی (ناصالح)، جانشین آنان شدند که کتاب (تورات) را به ارث بردند؛
(ولی آنان) سرمایه‌ی ناپایدار این (زندگی) نزدیک‌تر را (از راه حرام) به دست می‌آورند و (از سر خود فریبی)
می‌گویند: «بی‌گمان بخشیده خواهیم شد.» و اگر بهره‌ی ناپایدار (دیگری) مانند آن (بهره‌ی حرام اولی)
سراغشان بیاید، (با کمال میل)، آن را می‌گیرند. آیا در کتاب (تورات)، از آنان پیمان گرفته نشده که در باره‌ی
خدا صرفاً (سخن) حق بگویند؛ حال آن‌که محتوای آن را خوانده‌اند؟ البته سرای آخرت برای کسانی که خود را
(از خشم خدا) حفظ می‌کنند، بهتر است. آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟! ۱۶۹ (در مقابل)، کسانی که به
کتاب (آسمانی‌شان) تمسک جویند و نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند، (پاداشی بزرگ خواهند داشت؛

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

(زیرا) ما پاداش اصلاحگران را تباه نمی‌کنیم. ۱۷۰

مجموعه‌ای از معارف و شرایع را از پیش خود وضع و سپس ادعا کند که این شرایع، با مصالح بشر تطبیق می‌کند، و مصالح بشر نیز بر آن منطبق است.

پس این توهم که دین الهی، مجموعه‌ای از معارف و شرایع تقلیدی خشک و بی‌مغز است که در کالبدش هیچ روحی جز روح استبداد نیست، و لسان شارعش نیز لسان تحکم و اعمال زور است تا بشر برای رسیدن به بهشت جاودان که برای پس از مرگ فرمانبران تهیه شده و نیز برای نجات از عذاب دائمی که برای متخلفان آماده شده، دستورهایش را گردن نهد و در برابرش اطاعت کند، امری باطل است.

آری، ممکن است کسانی چنین توهم و خیال کنند که بین شرایع و معارف دینی و نوامیس طبیعی مربوط به عالم انسانی و حاکم در زندگی او و کارآمد در اصلاح شئون حیاتی‌اش هیچ ارتباطی وجود ندارد، و خلاصه، عمل به دستورهای دینی، جز این‌که دست‌وپاگیر انسان باشد و جلوی پیشرفت او در زندگی دنیایی‌اش را بگیرد، هیچ خاصیت دیگری ندارد، و نیز چنین پندارند که ضامن اصلاح زندگی اخروی بشر، تنها و تنها اراده‌ی مولوی الهی‌ست و خود بشر قدرتی ندارد. اینان به سبب ناآگاهی از معارف دین و آثار تدین، تنها خاصیت ادیان و تنها دخالتی را که دین در سعادت دنیای آدمی دارد، منحصر در لذتی می‌دانند که مشابه لذت يك معتاد از افیون است. این در حالی‌ست که باید تأکید کرد که کتاب الهی، گویای مصالح بشر است، و اجرای دستورهایش، تمامی مفاسد جامعه‌ی بشری را اصلاح می‌کند، و اصولاً ما کتابی را کتاب الهی می‌نامیم که چنین باشد، و آن دینی را صحیح می‌دانیم که مجموعه‌ای از قوانین اصلاح‌کننده باشد؛ همچنان که مجموعه‌ی قوانین اصلاح‌کننده را دین می‌دانیم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، صص ۳۹۰-۳۹۲).

فساد جامعه‌ی بشری؛ در گرو حاشیه‌رانی دین از متن زندگی
 اکنون که دریافتیم که اصلاح حقیقی در روی زمین، بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان‌های الهی امکان‌پذیر نیست و دین و مذهب را نباید تنها يك برنامه‌ی مربوط به جهان ماوراء طبیعت یا سرای آخرت تلقی کرد، بلکه آیینی در متن زندگی انسان‌هاست که در مسیر حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و البته هر مفهومی که مشمول معنی وسیع اصلاح است (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۳۶)، دارای کارآمدی باشد، می‌توان به آسانی نتیجه گرفت که کسانی که ندای جدایی دین و دنیا، دین از سیاست، دین از علم، و ... سر می‌دهند، خواسته یا ناخواسته، طریق افساد جامعه‌ی بشری را می‌پیمایند. /ب

۱۷۰-۱۶۹. تطابق ساحت تکوین (فطرت انسانی) و تشریح

(دین الهی)، و نفی حاشیه‌رانی دین

جامعه‌ی بشری، با فساد طریقه‌ی فطرت، یعنی همان طریقه‌ای که خداوند مردم را بر طبق آن آفریده، فاسد می‌شود. هر دینی از ادیان که دارای کتاب است، در هر عصری که نازل شده باشد، متضمن طریقه‌ی فطرت است؛ لکن در هر عصری، شامل آن قدری از احکام فطرت است که اهل آن عصر، استعداد پذیرفتن‌اش را دارند. توضیح این‌که دین که برنامه‌ی زندگی انسان است، برای نیل به سعادت، خطوط کلی واحدی داشته اما به تناسب زمان، شرایع متفاوتی را به خود دیده است. این شرایع، احکام دین را متناسب با استعدادی که مردم هر زمان در فهم و پذیرش آن احکام داشته‌اند، به ایشان عرضه کرده‌اند. مبتنی بر این دو مقدمه‌ی الهی: ۱. «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی‌ست که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این آیین استوار است؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند.» (روم/۳۰)؛ و ۲. «دین، نزد خداوند، اسلام است.» (آل‌عمران/۱۹)، و با توجه به این‌که اسلام، تسلیم بودن در برابر خدای سبحان است و سنت جاری او در تشریح، مبتنی بر تکوین است، می‌توان نتیجه گرفت که دین خدای سبحان، این است که افراد، زندگی خود را با آنچه که قوانین الهی اقتضایش را دارد، تطبیق دهند. غرض از این تطبیق نیز این است که انسان به آن مقامی برسد که حقیقت او استحقاق رسیدن بدان را دارد. آن حقیقت هم خضوع در برابر مبدأ غیبی‌ست که وجود، بقا، سعادت و توفیق انسان در شئون زندگی و قوانین حاکم در عالم، قائم بدوست. این خضوع نیز همان دینی‌ست که خداوند، آن را اسلام نامیده، و قرآن و سایر کتب آسمانی که بر انبیای الهی نازل شده‌اند، بشر را به سوی آن دعوت می‌کنند.

تحقق اصلاح بشر؛ مبتنی بر تمسک به کتاب

اصلاح شئون زندگی بشر و دور کردن خرافه‌هایی که بدان راه یافته و از بین بردن تکالیف شاقی که اوهام و اهواء به گردن بشر انداخته‌اند، جزء معنای دین اسلام است؛ نه این‌که اثر و خاصیت آن یا حکمی از احکام آن باشد تا رأی و اجتهاد بعضی، آن را امضا کند، و برخی دیگر آن را رد کنند. به عبارت دیگر، آن چیزی که به منطق دین الهی، بشر به سوی آن دعوت شده، همانا شرایع و سننی‌ست که مصالح او را در زندگی دنیوی و اخروی‌اش تأمین می‌کند؛ نه این‌که شارع مقدس ابتدا



وَإِذْ تَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ سَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٣﴾ وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٤﴾ وَآتَىٰ عَلَيْهِم نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرِكْهُ يَلْهَثُ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٧٦﴾ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿٧٧﴾ مَن يَدِّ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَن يُضِلِلْ فَلَوْلِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٧٨﴾

زمانی (را یاد کن) که کوه را از جا کن‌دیم و بالای سرشان بردیم؛ چنان‌که گویی آن سایه‌بانی‌ست، و یقین کردند که بر سرشان خواهد افتاد. چیزهایی (از آیات تورات) را که به شما داده‌ایم، با عزم و اراده‌ی جدی بگیرد و محتوایش را به خاطر بسپارید تا (بدین وسیله)، خود را (از عذاب من) در امان نگه دارید. ۱۷۱ زمانی (را یاد کن) که پروردگارت، نسل فرزندان آدم را از پشت‌شان برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت: «آیا من مالک و صاحب‌اختیار شما نیستم؟» (همگی) عرض کردند: «چرا! گواهی می‌دهیم.» (چنین کرد؛ تا مبادا روز قیامت بگویند: «ما از این، بی‌خبر بودیم.» ؛ ۱۷۲ یا (مبادا) بگویند: «این اجداد و نیاکان‌مان بودند که پیش از ما شرک می‌ورزیدند، و ما پس از آنان، نسلی (دنباله‌رو) بودیم (و اختیاری نداشتیم). بنابراین آیا ما را به سبب کارهای کسانی که ادعاهای باطل و بی‌اساس می‌کردند،

هلاک می‌کنی؟» ۱۷۳ (آری)، بدین‌سان، آیات و نشانه‌های خود را برای اهدافی مهم) توضیح می‌دهیم، و (یکی از آن‌ها، این است که) شاید آنان (از باطل به حق و حقیقت) بازگردند. ۱۷۴ برای آنان، سرگذشت کسی را بازگو کن که (برخی از) آیات و نشانه‌های خود را به او داده بودیم؛ پس (او به‌کلی) از آن‌ها دست کشید، و شیطان تعقیب‌اش کرد (و او را به دام انداخت)، و در نتیجه، از گمراهان شد. ۱۷۵ (البته) اگر می‌خواستیم، قطعاً او را به وسیله‌ی آن (آیات) بالا می‌بردیم؛ ولی او به زمین (و پستی‌هایش) چسبید و از هوا و هوشش پیروی کرد. (آری؛) وضعیّت او (که تشنه‌ی دنیا است)، مانند وضعیّت سگ است که اگر بر او حمله‌ور شوی، زبانش از تشنگی آویزان است، و اگر رهایش کنی، (باز هم) زبانش از تشنگی آویزان است (و هرگز سیراب نمی‌شود). این، وضعیّت کسانی است که آیات ما را دروغ شمردند. پس این داستان را (برایشان) بازگو کن؛ شاید بیندیشند. ۱۷۶ چه بد است وضعیّت افرادی که آیات ما را دروغ شمردند و همواره به خودشان ستم می‌کردند! ۱۷۷ هر که خدا او را هدایت کند، هدایت‌شده‌ی حقیقی‌ست، و کسانی را که گمراه کند، آنان

زبان‌کاران حقیقی هستند. ۱۷۸

دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است دین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند. «فطرت را «سرشت» معنا کرده‌اند. در کتاب العین (ج ۷، ص ۴۱۸) می‌خوانیم: «فطرت، آن چیزی - از دین - است که مردم بر آن سرشته شده‌اند.» راغب (ج ۱، ص ۶۴۰) نیز نوشته است: «فطر الله الخلق، همان ایجاد و آفریدن انسان بر طبیعت و شکلیست که فعلی از درون آن بجوشد.» این معانی، با همان تعبیر سرشت برای فطرت مطابق است که به درونی بودن اشعار می‌کند.

در ابتدای این آیه، دین، معادل فطرت دانسته شده، و در انتها باز آمده که «دین استوار، این است»؛ که اهمیت آن را می‌نمایاند. سپس با تعبیر «اکثر مردم نمی‌دانند»، بر اهمیت و ممتاز بودن نکته تأکید شده است. «فطرت» چیست که این قدر اهمیت دارد؟

در روایات، موضوع این آیه، با آیهی میثاق (خودشناساندن خداوند به انسان‌ها) یکی دانسته شده است. برای مثال، در توضیح «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فرموده‌اند: «آن (فطرت)، تسلیم شدن است. خداوند در هنگامی که از آنان بر توحید پیمان گرفت و گفت که آیا من پروردگار شما نیستم، انسان‌ها را بر این سرشت آفرید، و در آن پیمان، مؤمن و کافر حضور داشتند.» (کافی، ج ۲، ص ۱۲)؛ یا فرموده‌اند: «فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ» (همان): «همگی را بر توحید سرشت.»؛ یا «همگی را بر معرفت (خداوند) سرشت.» (توحید صدوق، ص ۳۳۰). از این رو می‌توان این خداشناسی را «خداشناسی فطری» نامید.

به اختصار باید گفت که «فطرت»، خداشناسی درونی انسان است که با خمیرمایه‌ی وجود او آمیخته شده است. انسان، خداشناس به دنیا آمده، و فطرت، راه انحصاری خداشناسیست. روایات تأکید کرده‌اند که اگر این معرفت پیشین نبود، هیچ‌کس درمی‌یافت که خالق و رازقش کیست (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸).

آیهی صدر کلام تأکید می‌کند که «فطرت، تغییر ندارد.» در روایات هم تصریح شده که در میثاق الهی خداشناسی، همگان از مؤمن و کافر حضور داشته‌اند. پس خداشناسی فطری، در همه بوده و باقی خواهد ماند (ن.ک: توضیحات انعام/۶۴ و ۶۴). / م

۱۷۲. فطرت؛ اساس خداشناسی

آیهی ۱۷۲ (آیهی میثاق یا پیمان) به اجمال و اختصار خاصی بیان شده است. پس بر اساس مبانی فهم آیات باید تفصیل مطلب را از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام دریافت کرد. برخی نکات آیه، با استمداد از روایات متواتر فهمیده می‌شود؛ از جمله این که خدای تعالی، بنی آدم را قبل از آن که به خلقت این جهانی در آیند، در محلی حاضر فرموده است.

این آیهی شریف، به پدیده‌ی مهمی در وجود انسان اشاره می‌کند. تعبیر آیه این است که «از پشت فرزندان آدم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ذریه‌ی آنان را برگرفت.» اشاره به این که بنی آدم هنوز از صلب ایشان خارج نشده بودند و پدیده‌ی یادشده، از ابتدای خلقت ما در این جهان، همراهان بوده است.

آیه بیان می‌کند که در این پدیده، خداوند برای ربوبیت خویش اقرار گرفته است. سؤال کوتاه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، غیرمستقیم نشان می‌دهد که قبل از آن، مرحله‌ی معرفی و شناساندن خداوند بوده است؛ زیرا ۱- این سؤال، سؤال از شناخت خداست و نه اثبات خدا (زیرا سؤال نشده که «آیا پروردگاری دارید یا نه؟»؛ بلکه سؤال شده که «آیا من پروردگار شما نیستم؟». پس سؤال‌شوندگان می‌بایست پیشتر پروردگارشان را می‌شناختند؛ نه این که فقط می‌دانستند که پروردگاری دارند). چنین سؤالی، بدون معرفی پیشین، لغو است؛ ۲- پاسخ «بلی» از سوی انسان‌ها، بر وجود این شناخت تأکید می‌کند. روایات نیز بدین نکته تصریح کرده‌اند؛ برای مثال، از آن واقعه به این که «خدا خود را به انسان‌ها معرفی کرده» تعبیر شده است (بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸۰)؛ یا این‌طور گزارش شده: «... پس معرفت (در وجود آنان) تثبیت شد.» (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸). علت این واقعه، آن بوده که کفار و مشرکان در روز قیامت نتوانند بگویند که از خدا غافل بوده یا به علت مشرک بودن پدران‌شان، آن‌ها نیز مشرک شده‌اند.

آیهی ۳۰ سوره‌ی روم، حاوی نکته‌ی مهمیست که ارتباط وثیقی با بحث دارد: «پس حق جویانه روی خود را متوجه دین کن؛ (همان) فطرتی که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده.



وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾
 وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾ وَأُمَلِّ لَهُمْ آيَاتِنَا فَسَيَكْفُرُوا بِهَا فَأَكْفُرُوا بِهَا فَأُولَئِكَ يَتَنَجَّوْنَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي يُنصِتُ لِمَهُمْ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿١٨٣﴾
 أُولَئِكَ يَتَنَجَّوْنَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي يُنصِتُ لِمَهُمْ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿١٨٤﴾ أُولَئِكَ يَتَنَجَّوْنَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي يُنصِتُ لِمَهُمْ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿١٨٥﴾
 أُولَئِكَ يَتَنَجَّوْنَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي يُنصِتُ لِمَهُمْ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿١٨٦﴾ أُولَئِكَ يَتَنَجَّوْنَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي يُنصِتُ لِمَهُمْ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿١٨٧﴾

بی‌گمان بسیاری از جن و انس که پدیدشان آورده‌ایم، دوزخی خواهند شد؛ (زیرا) دل‌هایی دارند که با آن (، حقیقت را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که با آن (، نشانه‌های خدا را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن (، پندهای الهی را) نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایان هستند؛ بلکه گمراه‌ترند. غافلان حقیقی، آنان‌اند. ۱۷۹ بهترین نام‌ها، تنها به خدا اختصاص دارد. پس او را به وسیله‌ی آن (نام)‌ها عبادت کنید و بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او دچار انحراف شده‌اند، رها کنید. به زودی سزای کارهایشان را می‌بینند. ۱۸۰ از میان کسانی که آفریدیم، گروهی هستند که با (سخنان و روش‌های) حق هدایت می‌کنند و بر اساس آن به عدالت حکم می‌کنند. ۱۸۱ کسانی که آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند، قطعاً آنان را از جایی که (خود) نمی‌دانند، به تدریج به هلاکت نزدیک کرده،

مجازاتشان می‌کنیم. ۱۸۲ و به آنان مهلت می‌دهم؛ چرا که نقشه و تدبیر من، محکم و سنجیده است. ۱۸۳ آیا فکر نکردند که هم‌نشین آنان، هیچ نوع جنونی ندارند؟ او صرفاً هشداردهنده‌ای آشکار است. ۱۸۴ آیا در مورد حاکمیت مطلق (خدا در) آسمان‌ها و زمین و چیزهایی که خدا آفریده، تدبیر نمی‌کنند و این که چه بسا اجلشان نزدیک شده باشد. بعد از این (قرآن)، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟ ۱۸۵ کسانی که خدا گمراهشان کرده، هیچ هدایت‌کننده‌ای برایشان وجود ندارد، و در حالی که سرگردان‌اند، آنان را در طغیان‌شان رها می‌کند. ۱۸۶ از تو در باره‌ی قیامت می‌پرسند که چه زمانی بر پا می‌شود؟ بگو: آگاهی از آن صرفاً نزد پروردگارم است. فقط خودش زمان آن را آشکار می‌کند. (آن حادثه) در آسمان‌ها و زمین (بر ساکنان آن‌ها بسی) سنگین است. جز ناگهانی سراغ‌تان نمی‌آید. (چنان) از تو می‌پرسند که گویی از آن به‌خوبی مطلع هستی! بگو: آگاهی از (زمان) آن صرفاً نزد خداست؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۱۸۷

۱۷۹- ۱۸۱ و ۱۸۲. امتحان بشر و برخی سنن الهی

در آیه ۱۷۹: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ»، اگر لام «لِجَهَنَّمَ»، «لام غایت» دانسته شود، این معنای ناصحیح و فاسد پدید می‌آید که خلقت جن و انس، برای جهنم بوده؛ در صورتی که این لام، «لام نهایت» است و معنای آیه این است: «به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را آفریدیم که عاقبت کارشان جهنم است.» مثال دیگر کاربرد این لام، آیه ۸ سوره یوسف است: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا»: «پس آل فرعون، موسی را (از آب) گرفتند و عاقبت، دشمن و مایه‌ی غصه‌شان می‌شد.» اگر «لام» در این آیه، «لام عاقبت» ترجمه شود، معنا این خواهد بود که موسی عَلَيْهِ السَّلَام را از آب گرفتند برای آن که دشمن و مایه‌ی غصه‌شان شود. بطلان چنین معنایی، آشکار است.

چرا فرجام کار بسیاری، جهنم است؟ از حکمت‌های قطعی خلقت انسان، امتحان است. آزمون این جهان، مبتنی بر اختیار، و صحنه‌ی آزمون، بسیار جدی و واقعی‌ست. «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان. هر کس می‌خواهد، ایمان بیاورد، و هر کس می‌خواهد، کافر شود.» (کهف/۲۹). اما علت این که خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده که «بیشتر مردم هرچند رغبت شدید بورزی، ایمان نمی‌آورند.» و - مطابق گزارش آیه‌ی شریف - عاقبت بسیاری افراد، جهنم است، چیست؟ پاسخ در ادامه‌ی همین آیات آمده است: «آنان، دل‌هایی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند، و چشمانی که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند.» نه آن که قدرت تفکر، دیدن و شنیدن ندارند - که این نافی اختیار است -؛ بلکه از عقل و چشم و گوش خود بهره نمی‌گیرند. از این رو قرآن کریم، از جهنمیان خبر می‌دهد که وقتی نگاهبانان جهنم می‌پرسند «آیا مگر بیم‌دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟»، پاسخ می‌دهند: «آری، بیم‌دهنده سرآمد ما آمد؛ ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند، هیچ چیز نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید.* و می‌گویند: اگر ما می‌شنیدیم (گوش شنوا داشتیم) یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.» (ملک/۹ و ۱۰).

چشم بستن بر حقایق

قرآن کریم، یکی از علل مهم عارضه‌ی یادشده را دنیاطلبی و شهوت‌پرستی دانسته است: «آنان که ... به زندگی دنیا خوشنود شدند و بر آن اعتماد کردند، و آنان که از آیات ما غافل‌اند.» (یونس/۷)؛ «... آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند. از این رو عذاب آن‌ها تخفیف داده نمی‌شود...» (بقره/۸۶)؛ «پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند...» (قصص/۵۰)؛ «ولی ستمگران، بدون علم، از هوس‌های

خود پیروی کردند...» (روم/۲۹). این طبیعی‌ست که هر کس در هر کاری به بهره‌های زودرس دل ببندند و از منافع نهایی ولی زمان بر چشم پوشد، متضرر خواهد شد.

میدان مسابقه گشوده است

آزموده شدن انسان بر حسب اختیار، موجب رشد اوست (ن.ک: ص ۷۳). خدای متعال، در این آزمون، میدان مسابقه را باز گذاشته تا قابلیت‌ها ظاهر و رتبه‌ها کسب شود. اگر صالحان، آشکار و پيوسته پاداش داده می‌شدند و بدکاران، عیان و همیشگی چوب مجازات می‌خوردند، آزمونى تمام‌عیار شکل نمی‌گرفت. خداوند، هم به مؤمن و هم به کافر فرصت می‌دهد؛ اما بسیاری از بدکاران، از آن در جهت طغیان بیشتر و سنگین‌تر کردن بار گناه خود استفاده می‌کنند.

خداوند نخواست امتحان بشر بسیار دشوار باشد

در بعضی از آیات تأکید شده که خداوند، زمینه‌های طغیان بیشتر را برای بشر فراهم نکرده است: «اگر خداوند روزی را بر بندگانش وسعت می‌بخشید، در زمین طغیان و ستم می‌کردند. از این رو به قدری که می‌خواهد (و مصلحت می‌داند)، نازل می‌کند. او از بندگانش آگاه و به آنان بیناست.» (شوری/۲۷)؛ «اگر (برخورداري کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه‌ی مردم (در گمراهی) امت واحد شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شوند، خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم و زنده‌بام‌هایی که از آن بالا روند، و...» (زخرف/۳۴ و ۳۵). پس خداوند، برخی امتحانات سخت را برقرار نکرده است. با وجود این، در آیات ۱۸۱ و ۱۸۲ این سوره، سخن از مهلت دادن (املاء) به کافران و استدرج آنان گفته شده است. معنای این تعابیر چیست؟

املاء و استدرج

در نظام آزمون الهی، امهال، نوعی امتحان دشوار با رنگ مجازات است. تکرار این کار، استدرج نام دارد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در تبیین آن فرموده است: «.. بنده گناه می‌کند؛ پس به او مهلت داده می‌شود. در همان حال، نعمت‌ها برایش تکرار می‌شود، و او از استغفار غفلت می‌ورزد.» (کافی، ج ۲، ص ۴۵۲). نافرمانی‌های مکرر - یا به تعبیر آیه ۱۸۱، تکذیب آیات الهی - موجب شده که خداوند با مهلت دادن، شخص را - در حالی که اختیارش برقرار است - در برابر این امتحان دشوار و مجازات‌گونه قرار دهد. از این رو مؤمن از غفلت می‌پرهیزد: «پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا) می‌افتند و ناگهان بیدار می‌شوند.» (اعراف/۲۰)؛ و از خدا می‌خواهند: «اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا، تکلیف سنگینی بر ما قرار مده؛ آن چنان که بر پیشینیان ما قرار دادی...» (بقره/۲۸۶). /



﴿

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ
 أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا
 إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
 مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا
 تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيًّا فَاَمْرَتْ بِهِ فَلََمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا
 اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْتَنَاهُمَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾
 فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى
 اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
 ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُم نَصْرًا وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾
 وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءَ عَلَيْكُمْ
 أَدَعَاكُمْهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَلِمْتُمْ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطْشُونَ
 بِهَا أَمْ لَهُمْ آعِينٌ يَبْصُرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ
 بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾

بگو: جز مواردی که خدا خواسته است، من اختیار هیچ سود و زبانی را برای خودم (هم) ندارم و اگر از غیب باخبر بودم، بی‌شک از مال و منال، فراوان جمع می‌کردم و مشکل و آسیبی به من نمی‌رسید. من صرفاً بیم‌دهنده و هشداردهنده‌ای هستم برای افرادی که ایمان می‌آورند. ۱۸۸ او کسیست که شما را از يك تن (یعنی پدرتان) آفرید و همسرش را از جنس او قرار داد تا در کنارش آرامش یابد. زمانی که با او آمیزش کرد، (آن زن ابتدا) به بار سبکی باردار شد و (مدتی) با آن گذراند، و هنگامی که سنگین شد، (آن دو)، خدا را که مالک و صاحب اختیارشان است، خواندند (و چنین پیمان بستند) که اگر (فرزند) سالمی به ما بدهی، بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم بود؛ ۱۸۹ ولی هنگامی که (خدا) به آن دو، (فرزند) سالمی می‌دهد، (افرادی غیر از خدا را در اعطای این نعمت مؤثر می‌دانند. از این رو) در آنچه به آنان داده،

شریکانی (مؤثر و هم‌ردیف او) قرار می‌دهند؛ (حال آن‌که) خدا از شرک‌ورزی ایشان (بسی) برتر است. ۱۹۰ آیا موجوداتی را (با خدا) شریک می‌کنند که هیچ چیز نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند؛ ۱۹۱ و توان ندارند که ذره‌ای آنان را یاری کنند و قدرت یاری خود را (نیز) ندارند. ۱۹۲ اگر آن (بت‌ها) را به هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند. برای شما یکسان است؛ خواه آن‌ها را فراخوانید یا خاموش بمانید. ۱۹۳ کسانی که شما (آنان را) به جای خدا می‌پرستید، بندگانی (ناچیز) همانند خود شما هستند. بنابراین، آنان را فراخوانید، و اگر راست می‌گویید، باید به دعوت شما پاسخ دهند. ۱۹۴ آیا آن (بت‌ها)، پاهایی دارند که با آن راه بروند، آیا دست‌هایی دارند که (هر چه را می‌خواهند)، با آن بگیرند، آیا چشم‌هایی دارند که با آن ببینند، آیا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکانی را که برای خدا قرار داده‌اید، (به کمک) فراخوانید. آنگاه در باره‌ی من توطئه کنید و مهلتم ندهید؛ ۱۹۵

فرزندانشان، متوجه و منقطع به سوی خدا هستند؛ هرچند خودشان به تفصیل توجه و انقطاع خود التفات نداشته باشند. آنان نظیر دریانوردی هستند که هنگام توفان و تلاطم دریا و آنجا که امواج با سرنوشت او بازی می‌کند، تمام توجهش به خدایش معطوف می‌شود (لقمان/۳۲)؛ هرچند تا آن روز پروردگارش را بندگی نکرده باشد و خودش هم نفهمد که دلش در آن حال به کجا تکیه دارد؛ چون این حالت، یک حالت قلبی و درونی است که خواه ناخواه باتوجه یا بی‌توجه به انسان دست می‌دهد. پدر و مادر نیز نسبت به فرزندشان همین حال را دارند و از سویدای دل، منقطع به سوی پروردگارشان هستند و این زبان حال را دارند که «پروردگارا، اگر به ما فرزندی صالح و مطابق دلخواهمان روزی کنی، البته از شکرگزارانت خواهیم شد»؛ اما وقتی خداوند این خواسته درونی‌شان را مستجاب کرد و فرزند صالحی به ایشان بخشید، در مسائل مربوط به فرزند، برای خدا شریک قائل می‌شوند و در حفظ و تربیت او، به هر دستاویزی دست می‌زنند و به هر پناهگاهی رو می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۴۸۹).

اینان، برای تربیت فرزند خویش، برنامه و راه و روش‌های خدایی را اجرا نمی‌کنند؛ بلکه از پی شریکان می‌روند و فرزند خود را به فساد می‌کشانند. مثلاً او را وامی‌دارند که در برابر طاغوت خاضع باشد، یا رهایش می‌کنند تا مدعیان دروغین علم و دین، اندیشه‌اش را بسازند یا او را در خدمت تفکر سرمایه‌داری قرار دهند؛ در حالی که باید او را بر اساس روش صحیح پرورش دهند و رشته‌های ارتباط او را با خدا و دین مستحکم کنند (تفسیر هدایت، ج ۳، ص ۴۴۰).

نقش والدین در تربیت فرزند

عوامل متفاوتی از جمله محیط خانوادگی، محیط اجتماعی، ویژگی‌های شخصیتی و وراثتی، اراده و ... در تربیت انسان نقش دارند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر کودکی به مقتضای فطرت متولد می‌شود؛ ولی پدر و مادرش (عوامل خانوادگی و محیطی)، او را یهودی، مسیحی یا مجوس می‌کنند.» (بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۱).

البته برخی از عوامل یادشده، علت مقتضی‌اند، و بعضی، علت تامه. علت مقتضی، در تحقق معلول اثربخش است؛ اما شرط کافی برای تحقق آن نیست. علت تامه اما اگر تحقق یابد، بی‌شک معلول نیز محقق می‌شود. عوامل خانوادگی و محیطی و ویژگی‌های وراثتی و ... همه و همه، علت مقتضی‌اند؛ یعنی در تحقق یک تربیت سالم اثرگذارند؛ اما اراده‌ی انسان (علت تامه) است که مسیر او را در زندگی مشخص می‌کند. انسان،

جز مبتنی بر اراده‌ی خود، کاری نمی‌کند و از تربیتی متأثر نمی‌شود. / ب

۱۸۹-۱۹۰. اتصال به خداوند در تمام مراحل فرزندداری

والدین، امانت‌دار ودیعه‌ی الهی هستند. بر ایشان فرض است که در تمام مراحل تولد، رشد، بلوغ و ... فرزندشان، از خداوند غافل نباشند و خود را متعهد بر تربیت فرزند صالح بدانند.

مراد از نفس واحده و زوج او

اگر لفظ «واحد» در آیه را واحد شخصی (اشاره به یک شخص) بدانیم، پس آیه به آدم و حوا اشاره کرده است. در این صورت، بی‌شک منظور از شرک، پرستش غیر خدا یا اعتقاد به الوهیت غیر پروردگار نیست؛ بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان به فرزندش باشد؛ تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می‌کند.

اگر اما لفظ «واحد» را واحد نوعی (اشاره به یک نوع) تلقی کنیم، این یعنی خداوند همه‌ی شما را از یک نوع آفرید؛ همان‌طور که همسران شما را نیز از جنس شما قرار داد. پس مراد آیه، آن دسته از والدینی است که هنگام انتظار تولد فرزند، دست به دعا برمی‌دارند و از خدا فرزند صالح و شایسته می‌خواهند، و وقتی حاجتشان داده شد، به خداوند شرک می‌ورزند و سلامت فرزند خود را به وراثت، تغذیه‌ی خوب و نظرکرده بودن بت‌ها نسبت می‌دهند.

دلایل اثبات تقریر دوم از آیه

در این آیات شریف، قرائینی وجود دارد که نشان می‌دهد متن آیات با تفسیر دوم سازگارتر است:

۱- تعبیرات آیه، حال همسرانی را بازگو می‌کند که پیشتر در جامعه‌ای می‌زیسته‌اند و تولد فرزندان صالح و ناصالح را با چشم خود دیده بودند، و بنابراین، از خدای خود، فرزندان از گروه اول تقاضا می‌کردند. اگر آیات مربوط به آدم و حوا باشد، هنوز فرزندی برای آن‌ها به وجود نیامده و هنوز صالح و ناصالح وجود نداشت که آن‌ها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.

۲- ضمیری که در آخر آیه‌ی ۱۹۰ و آیات بعد وجود دارد، همه ضمیر جمع است، و این می‌رساند که منظور از ضمیر تنبیه، اشاره به دو گروه بوده است و نه دو شخص.

۳- آیات بعد نشان می‌دهد که منظور از شرک در این آیات، شرک به معنی بت‌پرستی است و نه محبت فرزند و امثال آن‌ها. این موضوع، با عصمت حضرت آدم عليه السلام و همسرش سازگار نیست (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵۲-۵۱).

حال والدین در امر فرزنددار شدن

حال پدر و مادر، به‌ویژه با در نظر گرفتن محبت و شفقتی که به فرزندشان دارند، چنین است که در مسائل مربوط به



إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
 ﴿١٦٦﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ
 وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٦٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا
 وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٦٨﴾ خُذِ الْعَصَا
 وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٦٩﴾ وَإِنَّا يَنْزِعُكَ
 مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعًا فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾ إِنَّ
 الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا
 فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْعَیِّ نَشْرًا
 لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَیِّنَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا
 قُلْ إِنَّمَا اتَّبَعُ مَا يوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَآئِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ
 وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ
 فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾ وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي
 نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
 وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
 لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

سرپرست من خداست؛ همو که این کتاب
 را نازل کرد، و او شایستگان را سرپرستی و
 یاری می‌کند. ۱۹۶ کسانی که شما به جای
 او می‌پرستید، توان یاری شما را ندارند و
 خودشان را (نیز) نمی‌توانند یاری کنند. ۱۹۷
 اگر آن (بت)ها را برای هدایت (خودتان)
 فراخوانید، نمی‌شنوند، و آن‌ها را می‌بینی که
 به تو چشم دوخته‌اند؛ حال آن که (چیزی)
 نمی‌بینند. ۱۹۸ با (مردم) گذشت و مدارا
 پیشه کن و به (راه و روش‌های) شایسته
 و پسندیده فرمان ده و از نادانان روی
 گردان. ۱۹۹ اگر از سوی شیطان (وسوسه
 و) تحریکی به تو رسید تا تو را (به نافرمانی
 خدا) برآشوبد، به خدا پناه ببر؛ زیرا او بسیار
 شنوا و داناست. ۲۰۰ کسانی که خود را (از
 خشم خدا) حفظ می‌کنند، هنگامی که از
 سوی شیطان وسوسه‌ای به آنان برسد، (خدا
 را) به یاد می‌آورند و هر دم، (پرده‌ی غفلت
 را کنار می‌زنند و) بینا می‌شوند؛ ۲۰۱ در

حالی که برادران مشرکان (یعنی شیاطین)، آنان را در گمراهی غوطه‌ور می‌کنند و (در این راه) کوتاهی نمی‌کنند.
 ۲۰۲ هنگامی که آیه‌ای برایشان نیاورد، (به مسخره) می‌گویند: «چرا آن را (از معلومات خودت) جمع نکردی و
 نیاوردی؟» بگو: «من تنها از آنچه از جانب پروردگارم بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. این (قرآن)، دلایلی
 روشن از سوی پروردگار شما، و هدایت و رحمتی (بزرگ) برای افراد باایمان است.» ۲۰۳ زمانی که قرآن خوانده
 می‌شود، به آن گوش فرادهید و سکوت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید. ۲۰۴ پروردگارت را در دل خود با
 تضرع و ترس (از ساحت مقدسش) و بدون بلند کردن صدا، هر صبح و شب یاد کن و از غافلان مباش. ۲۰۵
 مقربان درگاه خدا، از روی تکبر، از عبادت او خودداری نمی‌کنند و او را (از هر نقص و بدی) منزّه می‌شمرد
 و تنها برای او سجده می‌کنند. ۲۰۶

۲۰۳. متابعت مطلق از وحی پروردگار یا شبهه‌ی تجربه نبوی

این‌که امروزه عده‌ای به نام روشن‌فکر دینی، قرآن کریم را رهاورد ذهن و تجربه‌ی پیامبر ﷺ معرفی می‌کنند، امری بدیع و تازه نیست؛ بلکه چنین اندیشه‌ای در طول تاریخ سابقه داشته است.

نفی و ابطال تهمت دین‌سازی به پیامبر اعظم ﷺ
موضع مشرکان این است که وقتی آیه‌های قرآن بر ایشان خوانده می‌شود، پیامبر ﷺ را تکذیب می‌کنند، و زمانی که آیه‌ای برایشان برده نمی‌شود، یا با تأخیر برده می‌شود، با لحنی تمسخرآمیز به ایشان می‌گویند: «چرا رفتی از این حرف‌هایی که اسمش را آیه گذاشته‌ای، از این طرف و آن طرف جمع کنی و برای ما بیاوری؟» (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۴۹۹).

اجتناب، به معنای ابتکار، اختراع، افترا و مانند آن است. بنا بر معنای این واژه، مشرکان معتقد نبودند که آیات قرآن، وحی الهی است، و این دو چیز را در ضمن کلام خود به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند: ۱. پیامبر ﷺ آزرنده قرآن است؛ ۲. قرآن، افتراست و پیامبر ﷺ آن را از پیش خود آورده و به خدا نسبت داده است.

پیغمبر ﷺ نیز در پاسخ به آن‌ها می‌فرمایند: نخست این‌که من آورنده قرآن نیستم؛ بلکه مبدأ فاعلی‌اش خداست. دوم این‌که ابتکار و خلاقیت من در ایجاد قرآن نقشی نداشته است؛ و نور (نور/۳۵)، بصیر (اسراء/۱) و هادی (یونس/۳۵)، خداست. (تفسیر ترتیبی، جلسه‌ی ۲۵۱، سوره اعراف).

وحیی که از جانب خداوند متعال نازل می‌شود، آیات و حجت‌های روشن و هدایت‌کننده و نشان‌دهنده آیات الهی و رحمت پروردگار مهربان برای مردم است تا آنان به سوی سعادت و خیر و حقیقت سیر کنند و دو ویژگی دارد: الف. جانب تربیت الهی را رعایت کرده است؛ چراکه خداوند به اقتضای حکمت و ربوبیت لازم است که انسان‌ها را تربیت و هدایت به خیر کند؛ ب. ایمان، زمینه و مقتضی برای هدایت است تا فرد مؤمن مورد توجه و لطف پروردگار متعال قرار بگیرد (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۲۶۹).

روزی جماعتی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام گرد آن جناب بودند و در باره‌ی دو حدیث معارض از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حکم موضوع واحدی رسیده بود، بحث و گفت‌وگو می‌کردند. آنان، مورد نزاع را از امام هشتم پرسیدند. امام علیه السلام فرمود: خداوند، عزوجل، چیزی را حرام کرده و چیزی را حلال، و امری را نیز واجب کرده. پس به روایاتی که حاوی حلال کردن آنچه خداوند حرام فرموده، یا حرام کردن آنچه خداوند حلال فرموده، یا رد کردن واجبی هستند که حکمش در کتاب خدا آمده و دلیلش در سنت کاملاً روشن است و ناسخی هم ندارد که آن را نسخ کند، نمی‌توان عمل و بدان‌ها تمسک کرد؛

زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نبود که حلال خدا را حرام یا حرام خدا را حلال کند، یا فرایض و احکام الهی را - العیاذ بالله - تغییر دهد. ایشان در تمام موارد کاملاً تابع وحی (انعام/۵۰) و تسلیم امر و مبلغ پیام خدا بودند (ترجمه‌ی عیون اخبار الرضا علیه السلام)، ج ۱، باب ۳۰، ص ۶۸۶).

برخورد قاطع خداوند با دین‌سازی حتی از جانب رسولش
خداوند در آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره‌ی حاقه می‌فرماید که اگر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم هم که ما رسالت خود را به دوش او نهادیم و او را با قرآن کریم به سوی شما فرستادیم، پاره‌ای اقوال را از پیش خود بترشد و به ما نسبت دهد، با دست خود که همان قدرت ماست، او را می‌گیریم و از او انتقام می‌ستانیم و سپس او را به جرم این که به ما دروغ بسته، می‌کشیم. آن وقت هیچ کس از شما نیست که بتواند او را از ما پنهان کند و مانع انتقام‌گیری ما از وی شود و او را از عقوبت و هلاک کردن ما برهاند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۹، ص ۶۷۵).

زمانی که خداوند، شخص اول عالم هستی و صاحب مقام «لولاک» و محبوب‌ترین بنده‌ی خویش را برای احتمال ناممکن دین‌سازی و افترا به خود چنین تهدید کرده و هدف خطاب و عتاب قرار داده، یقیناً هر گونه شبهه‌ی تجربه‌ی نبوی و استناد قرآن به شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه در مورد الفاظ و چه موضوعات، باطل و ساقط است.

آثار اعتقاد به شبهه‌ی تجربه‌ی نبوی

اعتقاد به این که قرآن، تجربه‌ی شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، این اثر بسیار مهم را دارد که شأن تنظیم‌کنندگی دین از سطح ساحت مقدس پروردگار نزول کند و به بشر سپرده شود؛ حتی اگر آن بشر، شخص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ چراکه یکی از منابع اصلی کشف گزاره‌های دینی، قرآن است. حال اگر قرآن، مستند به رأی پیامبر باشد، پس گزاره‌های دینی برآمده از قرآن نیز مستند به ایشان است. این در حالی‌ست که دین، مخلوق اراده و علم ازلی خداوند است و هیچ عامل دیگری جز خدای سبحان، در تدوین محتوای آن سهمی نداشته است. این نیز که اراده و علم ازلی خداوند، تأمین‌کننده‌ی محتوای برخی از احکام الهی نباشد، از دو منظر محال است:

۱- از جهت خالق؛ وجود نامحدود، هرگز قدرتش که عین ذات اوست، محدود نمی‌شود و محال است در حیطه‌ای که به غیر تفویض می‌کند، قدرت نداشته باشد یا اعمال قدرت نکند. قدرت نداشتن یا اعمال قدرت نکردن، مساوی فقدان ربوبیت خداوند است؛ که محال است.

۲- از جهت مخلوق؛ فقیر محض نمی‌تواند مستقل باشد. پس اختیار موجودات و داد و ستد و اعمال اختیار و قدرت آن‌ها، همگی در دست قدرت الهی‌ست. بر این اساس، تفویض، به معنایی که مستلزم فاعلیت استقلالی برای موجود محدود باشد، در هر امری محال است (منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت

دینی، صص ۴۵-۴۶). / ب



سوره‌ی مبارکه‌ی انفال (در مدینه نازل

شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
از تو در باره‌ی (حکم) انفال (یعنی اموال
عمومی و غنایم جنگی) می‌پرسند. بگو:
انفال، از آن خدا و پیامبر است. بنابراین
اگر ایمان دارید، خود را از (خشم)
خدا در امان نگه دارید و (اختلافات و
دشمنی‌های) بین یکدیگر را اصلاح کنید و
از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. ۱ مؤمنان،
تنها کسانی هستند که هر گاه از خدا
یاد شود، دل‌هایشان به هراس می‌افتد، و
هنگامی که آیاتش بر آنان خوانده شود،
(آن آیات) بر ایمانشان می‌افزاید و فقط
بر پروردگارشان توکل می‌کنند؛ ۲ هم‌آنان
که نماز را کامل و بی‌نقص به جای می‌آورند
و از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم، انفاق
می‌کنند. ۳ به‌راستی مؤمنان حقیقی، آنان‌اند.
ایشان در جوار (رحمت) پروردگارشان درجاتی

سُورَةُ الْاِنْفَالِ
آیاتها ۷۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ قُلِ الْاِنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا
اللّهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ۱ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَّتْ
فُلُوجُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ ۲ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ ۳ اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۴ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن
بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰرِهُونَ ۵
يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ
وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۶ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ اِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ
أَنَّهُ لَكُمْ وَتُوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ
وَيُرِيدُ اللّٰهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكٰفِرِينَ
لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۷

(والا) و آمرزشی (بزرگ) و روزی ارزشمندی دارند. ۴ (گروهی از مؤمنان، از حکم انفال ناراضی‌اند)؛ همچنان‌که
(زمان) بیرون فرستادن تو از خانه‌ات توسط پروردگارت (برای رهبری سپاه در جنگ بدر)، در حالی که سراسر حق
بودی، (نیز) گروهی از مؤمنان (از فرمان خدا) ناخشنود بودند. ۵ پس از آشکار شدن حق (بودن) انگیزه‌های
رفتن به جنگ، باز هم) با تو در باره‌ی آن بحث و جدل می‌کنند. (چنان ترسیده‌اند که) گویی نظاره‌کنان به
سوی مرگ رانده می‌شوند. ۶ زمانی را یاد کن که خدا به شما وعده داد که (دارایی‌های) یکی از آن دو گروه
(تجاری یا نظامی) برای شما خواهد بود؛ در حالی که شما دوست داشتید (کاروان تجاری) غیر مسلح، برای شما
باشد، و خدا می‌خواهد حق را با وعده‌هایش (در مورد یاری پیامبران و مؤمنان)، ثابت و پابرجا کند و ریشه‌ی
کافران را (از بیخ و بُن) برگزند. ۷ (آری)، هدف این است که حق را پابرجا کند و باطل را نابود کند؛ هرچند
گناهکاران خوش نداشته باشند. ۸

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

در منابع تاریخی آمده که با این که مخاطب عمده‌ی رسول خدا ﷺ در این گفت‌وگو، انصار بودند (زیرا آنان که اکثر سپاه را تشکیل می‌دادند، در بیعت عقبه، با پیامبر پیمان بسته بودند که از ایشان در مدینه مانند خانواده خود دفاع کنند؛ ولی اکنون سخن از جهاد در بیرون شهر بود)، پاسخ‌های منفی، از سوی مهاجرین ابراز شد؛ یعنی کسانی که به سبب سابقه‌ی طولانی‌تر اسلام آوردن، توقع بیشتری از آنان می‌رفت، و دست‌کم می‌بایست می‌دانستند که از اولین وظایف یک مسلمان، تبعیت از رسول خدا ﷺ است. ظاهراً همین مسئله موجب عصبانیت پیامبر خدا ﷺ شد (ر.ک. فروغ ابديت، ج ۱، ص ۴۹۴). برای آن که سنگینی فضای ایجاد شده روشن‌تر شود، به این نقل تاریخ طبری (ج ۲، ص ۱۴۰) از عبدالله بن مسعود توجه کنید: «کاری از مقدار دیدم که اگر از من سر زده بود، بیش از همه‌ی آنچه در زمین است، دوست می‌داشتم. چهره‌ی پیامبر ﷺ از عصبانیت سرخ شده بود؛ تا مقدار نزد ایشان آمد و گفت: بشارت دهید، ای رسول خدا که ما ...»

ضعف ایمان اشاره شده که گاه رنگ نفاق داشت، از مؤلفه‌های بسیار مهم و اثرگذار تاریخ صدر اسلام است (ن.ک: ص ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۵۴۴، ۵۵۴ و ۵۵۵). ضعف‌های مسلمانان را - با صرف‌نظر از عامل نفاق در جامعه‌ی اسلامی معاصر پیامبر ﷺ که در واقع، کفر پنهان بود - باید با وضعیت جاهلیت آنان در پیش از اسلام سنجید؛ آدم‌های خشن و متعصبی که سه چیز برایشان مهم بود: حسب، نسب و عصب. تمام افتخارشان، بستگان و قوم (حسب) و نیاکان‌شان (نسب) بود و تعصب شدیدی نیز به قبیله‌ی خود داشتند؛ کسانی که حاضر بودند فرزندان را با دست خود زنده به گور و بدان افتخار کنند یا دست‌کم این را یک هنجار بدانند. آنان گاه مثلاً برای یک شتر قبیله که کسی از قبیله‌ی دیگر کشته بود، چند نسل با هم می‌جنگیدند. پیامبر ﷺ چنین افرادی را رشد دادند. آنان حالا هم اگر قرار است بجنگند، در دفاع از عقیده است و نه برای موضوعات بسیار بی‌ارزش (توجه کنید که در جنگ بدر هم مسلمانان، پیش‌قدم نبودند؛ بلکه قصد داشتند در ازای اموال مصادره‌شده‌ی خود، کاروان مکه را تصاحب کنند؛ اما ابوسفیان که پس از اطلاع از این حمله می‌توانست بگریزد، نقشه‌ی حمله به مسلمانان را ریخت). هیچ کاری، به دشواری تربیت نیست؛ تا چه رسد به این که افراد تحت تربیت، از جاهلیت درآمده باشند.

پیامبر ﷺ با این کار سخت مواجه بودند که لامحاله پرچالش بود. / م

۵. جنگ بدر؛ نخستین آزمون جدی مسلمانان پس از هجرت

آیه‌ی ۵ گزارش می‌کند که برخی از مسلمانان، از خروج پیامبر اکرم ﷺ از مدینه که به جنگ بدر منجر شد، ناراحت بودند. آیه‌ی ۶ ادامه می‌دهد که در باره‌ی حقی که برایشان روشن شده، با حضرت مجادله می‌کنند (سخن باطل و غلبه‌جویانه می‌گویند)؛ طوری که گویا کشیده شدن خود به سوی مرگ را می‌نگرند. مجادله‌ی آنان، قبل از جنگ بدر پیش آمد و بر این محور بود که «چرا ما را امر به خروج کردی و گفتی که بر کاروان یا سپاه دشمن غلبه پیدا می‌کنید؟» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۵). دو گزینه‌ی که بر اساس آیه‌ی ۷، حضرت به امر خداوند در برابر آنان نهادند و اعلام فرمودند که یکی از آنها محقق خواهد شد، «دستیابی به کاروان تجاری مکه که از شام به سوی آنجا باز می‌گشت»، یا «مواجهه با سپاه مشرکان مکه» بود. آیه‌ی ۷ تصریح می‌کند که مخاطبان آیه، گزینه‌ی «بدون سلاح» را دوست داشتند؛ اما خداوند می‌خواست - با پیروزی اعجاز‌آمیز مسلمانان در بدر - حق تثبیت، و ریشه‌ی کافران قطع شود.

واکنش منفی برخی مسلمانان: صحنه‌ای که آیات شریف

تصویر می‌کنند، حاکی از وجود فضای منفی میان جمعی از مسلمانانیست که عازم جهاد بدر بودند. پیامبر ﷺ به اصحاب دستور دادند که بر سر راه کاروان قریش بروند و آن را مصادره کنند؛ اما ابوسفیان از ماجرا مطلع شد و قاصدی را به مکه فرستاد تا قریش از قصد مسلمانان آگاه شوند و سپاهی برای جنگ با مسلمانان گسیل کنند.

پیامبر اکرم ﷺ در مسیر، همراهان را از این اتفاق خبردار و با آنان مشورت کردند که تعقیب کاروان تجاری را ترجیح می‌دهند یا مواجهه با سپاه دشمن را. سیره‌ی حلبی (ج ۲، ص ۲۸۵) گزارش می‌کند: «گروهی گفتند: کاروان برای ما محبوب‌تر از مواجهه با دشمن است. و بر اساس نقلی گفتند: چرا به ما در باره‌ی جنگ نگفتی تا برای آن آماده شویم؟ ما به قصد کاروان آمدیم. آنگاه مقدار بد اسود برخاست و گفت: یا رسول‌الله، به آنچه بدان مأمور شده‌ای، عمل کن؛ که ما با توایم. در سمت چپ و راست و مقابل رو و پشت سرت خواهیم جنگید تا خداوند پیروزی را نصیب کند. ما مثل بنی‌اسرائیل که موسی علی‌ه‌السلام را در برابر دشمنان تنها گذاشتند، با شما عمل نمی‌کنیم. پیامبر ﷺ از گفتار او شاد شدند، و چهره‌اش درخشید.»



إِذ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ
 بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا
 بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
 إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِذ يُعَشِّيكُمُ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ
 وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ
 عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ
 الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾ إِذ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبُ
 فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾ ذَلِكَ
 بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ
 اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾ ذَلِكَم فَذُقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ
 عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ
 يَوْمَئِذٍ دُبرَهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ
 بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

زمانی (را یاد کنید) که با تضرع و زاری از پروردگارتان کمک خواستید، و پروردگارتان، دعای شما را اجابت کرد که «من با هزار فرشته‌ی پی‌درپی، شما را یاری می‌کنم.»
 ۹ (البته) خدا این (یاری) را فقط مزده‌ای برایتان قرار داد و برای این‌که دل‌هایتان آرامش یابد، و یاری (حقیقی)، تنها از سوی خداست؛ زیرا خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۱۰ زمانی (را یاد کنید) که آن خواب سبک را بر شما چیره کرد تا ایمنی و آرامشی از جانب خدا باشد، و از آسمان، آبی بر شما فرو فرستاد تا شما را با آن پاک کند و آلودگی (جنابت و وسوسه‌های) شیطان را از شما بزدايد و دل‌هایتان را محکم و گام‌هایتان را استوار کند. ۱۱ زمانی (را یاد کن) که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم. بنابراین، مؤمنان را استوار و مقاوم بدارید. قطعاً در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم. پس بر

بالای گردن‌ها (یعنی بر مغزها و سرهایشان) ضربه فرود آرید و همه‌ی انگشتان‌شان را ببرید (و دست و پاهایشان را قطع کنید). ۱۲ این (کیفر)، بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند، و هر کس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، خداوند (او را) به سختی مجازات می‌کند. ۱۳ این (مجازات) را بچشید؛ همراه عذاب آتشی که کافران (در آخرت) خواهند داشت. ۱۴ ای مسلمانان، هنگامی که با لشکر کافران در حال پیش‌روی روبه‌رو می‌شوید، به آنان پشت نکنید و پا به فرار نگذارید. ۱۵ هر کس که در آن زمان (به دشمن) پشت کند و پا به فرار بگذارد، بی‌شک گرفتار خشمی (بزرگ) از سوی خدا می‌شود و جایگاهش جهنم است، و چه فرجام بدی‌ست؛ مگر این‌که (عقب‌نشینی‌اش) به قصد کناره‌گیری برای جنگی (مجدد) یا به منظور پیوستن به گروهی (دیگر و ادامه‌ی نبرد) باشد؛ (که در آن صورت، ایرادی نیست). ۱۶

۹-۱۲. نصرت الهی

خصوصی با پیامبر ﷺ، از آن پس صدقه‌ای بپردازند؛ اما کسی جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین نکرد (ن.ک: ص ۵۴۴). خدا نیز آنان را سزانش آمیز خطاب کرد: «آیا ترسیدید (فقیر شوید اگر) قبل از نجوا صدقه بدهید؟» اینجا نیز اما بلافاصله باب رحمت را گشود و فرمود: «اکنون که چنین نکردید و خداوند توبه‌ی شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید...».

اهتمام پیامبر اکرم ﷺ به هدایت چنان بود که چنین مخاطب خدای ارحم الراحمین قرار گرفت: «گویا می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از این‌که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، از دست دهی!» (شعراء/۳). در مسیر این کار مهم، هرگاه افراد تحت تربیت، دچار لغزش می‌شدند، پیامبر ﷺ با همه‌ی وجود و با تمام همت و محبت تلاش می‌کردند که دستشان را بگیرند و آنان را به راه برگردانند. این سیره‌ی نورانی، متأسفانه پس از رسول خدای ﷺ، دست‌خوش تغییرات شگرف شد؛ که سزاوار بررسی مفصل در جای خود است.

۲- نصرت الهی؛ در متن زندگی

یکی از درس‌های آیات یادشده این است که یاری خداوند، در صحنه‌ی زندگی مؤمن حاضر است. توکل به خداوند، تنها یک پشتوانه‌ی فکری و روحی نیست؛ بلکه خدای متعال، در مسائل روزمره‌ی بنده‌اش دخالت و کارگشایی می‌کند. فرستادن باران - که در آیه‌ی ۱۱ نقل و منافی برای آن ذکر شده - یک نمونه‌است. مورد مهم‌تر، نزول فرشتگان و دلالت ظاهر آیه‌ی ۱۲ بر مأموریت آنان به قطع دست و سر کافران در میدان کارزار است (ن.ک: المیزان، ج ۹، ص ۲۲). حتی با صرف‌نظر از این تفسیر، در آیات دیگر، از «سپاه فرشتگان که دیده نمی‌شوند» سخن گفته شده است (توبه/۲۶، در جریان جنگ حنین؛ احزاب/۹، در جریان جنگ احزاب؛ و توبه/۴۰، بر اساس برخی تفاسیر، در بدر). این طبعاً به معنای حضور آنان در عرصه‌ی نبرد و دخالت در جریان جنگ است.

برای نمونه، لحن قرآن در باره‌ی رزق را ملاحظه کنید: «و هر که تقوای الهی پیشه کند، خداوند، راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌رساند... خداوند، اجراکننده‌ی فرمان خود است...» (طلاق/۳ و ۲)؛ نیز: «و روزی شما آنچه به شما وعده داده می‌شود، در آسمان است. سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این حق است؛ همان‌گونه که شما سخن می‌گویید.» (ذاریات/۲۲ و ۲۳). این آیات، بر دو نکته تأکید می‌کنند: ۱. خدای متعال، روزی مؤمن متوکل را در هر صورت (در صحنه‌ی زندگی مادی و جاری او) به وی خواهد رساند؛ مؤمن باید این حقیقت را باور کند؛ ۲. خداوند، اراده‌ی خود را محقق می‌کند؛ شک نکنید. /م

چهار آیه‌ی ابتدای صفحه، تصویر زیبایی از نصرت الهی مؤمنان ترسیم کرده است: «باری هزار فرشته که دل مؤمنان را محکم و در دل کافران ترس القا می‌کردند.»؛ «اراده‌ی مؤگد الهی بر بشارت یافتن و اطمینان قلب مؤمنان»؛ و ... از میان زوایای گوناگونی که می‌توان به این آیات توجه کرد، به دو زاویه اشاره می‌شود:

۱- روش تربیت قرآنی؛ مبتنی بر مدارا و گذشت

در آیات صفحه‌ی قبل، مواردی از ناخشنودی و موضع‌گیری برخی مسلمانان در برابر خواست و عملکرد رسول خدای ﷺ گزارش شد. آنان که مخالف جنگ بدر بودند، با حضرت مجادله می‌کردند؛ طوری که گویا کشیده شدن خود به سوی مرگ را می‌نگرند. در آیات این صفحه مشاهده می‌شود که خدای متعال، به‌رغم وضعیت ذکرشده، مسلمانان را مورد انواع لطف و نصرت قرار می‌دهد؛ مواردی که می‌توان «کمک‌های مستقیم جنگی» خواند تا «تقویت روحی»، و حتی امور لطیفی به‌منزله‌ی تر و خشک کردن رزمندگان، شامل مسلط کردن خواب بر آنان تا آرامش بگیرند، و فرو فرستادن باران تا موجب پاکی آنان شود. این حوادث، فراتر از یک ماجرا، روش و سیره‌ی تربیتی و تعلیمی قرآن نیز هست.

به چند نمونه‌ی دیگر توجه شود: ۱- در احد، کوتاهی مسلمانان، در قالب فرار از میدان و به‌واسطه‌ی شایعه‌ی کشته شدن رسول خدای ﷺ نمایان شد. خدای متعال با لحن تندی مخاطبشان قرار داد: «... آیا اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب (و دوره‌ی جاهلیت و کفر) برمی‌گردید؟...» (آل‌عمران/۱۴۴)؛ در چند آیه‌ی بعد: «کسانی که در روز روبه‌رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (جنگ احد) فرار کردند، شیطان آن‌ها را به سبب بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت.»؛ اما بلافاصله با روی‌کردی جذب‌کننده فرموده است: «و البته خداوند آن‌ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است.» (همان/ ۱۵۵)؛ و در همین جهت، به پیامبر گفته است: «به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان نرم شدی، و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برایشان آموزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن...» (همان/ ۱۵۹)؛ ۲- در جنگ حنین که قرآن کریم، گزارش فرار مسلمانان از میدان را داده (توبه/۲۵)، بلافاصله از نزول آرامش الهی بر پیامبر و مؤمنان، فرستادن لشکرهایی که دیده نمی‌شدند، مجازات کافران، و پذیرش توبه‌ی هر کس که خدا بخواهد، سخن گفته شده است (همان/ ۲۶ و ۲۷) (ن.ک: ص ۱۹۰)؛ ۳- در ماجرای نجوا (مجادله/ ۱۲ و ۱۳)، خداوند دستور داد که برای گفت‌وگوی



فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ
 وَلَا كِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا
 إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ
 الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ
 وَإِنْ تَنْهَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدُ وَلَنْ نُغْنِي
 عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَفَرْتُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
 ﴿١٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا
 عَنهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا
 وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ
 الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا
 لَأَسْمَعَهُمْ ۚ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا
 يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ
 إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

(آری)، شما آنان را نکشتید؛ بلکه خدا آنان را کشت، و زمانی که (خاک و سنگریزه‌ها را) انداختی، (در حقیقت، این) تو نبودى که انداختی؛ بلکه خدا انداخت، (و چشم همه‌ی دشمنان، پر از خاک شد)، و (این‌ها همه برای رسیدن به اهداف مهمی بود؛ از جمله) برای این‌که مؤمنان را با آزمونی نیکو از جانب خویش آزمایش کند. خداوند، بسیار شنوا و داناست. ۱۷ (هدف) این است و خداوند، نیرنگ کافران را سست (و بی‌اثر) می‌کند. ۱۸ (ای مشرکان)، اگر خواستار داوری (خدا و معلوم شدن حق و باطل) هستید، که (با پیروزی مسلمانان، پاسخ) داوری برایتان آمد، و اگر (از کفر و جنگ با مسلمانان) دست بردارید، برایتان بهتر است، و اگر (به کفر و جنگ) بازگردید، ما (نیز به نقش بر آب کردن نقشه‌هایتان) باز می‌گردیم، و گروه شما هرچند انبوه (هم) باشد، به هیچ وجه سودی به حالتان نخواهد داشت؛ (زیرا) خدا با مؤمنان است.

۱۹ ای مسلمانان، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و در حالی‌که (سخن حق را از پیامبر) می‌شنوید، به او پشت نکنید. ۲۰ مانند کسانی نباشید که گفتند «شنیدیم»؛ حال آن‌که (در حقیقت) نمی‌شنوند. ۲۱ بدترین جنبندها در نظر خدا، افرادی هستند که در برخورد با حق، کر و لال هستند؛ همانان که عقل خود را به کار نمی‌گیرند. ۲۲ اگر خداوند، خیری در آنان سراغ می‌داشت، حتماً (سخن حق را) به گوش آنان می‌رسانید (تا آن را بفهمند و بپذیرند)، و اگر (هم حق را) به گوششان می‌رساند، حتماً روی گردان می‌شوند، و (البته آنان، بنا به عادت) روی گردان هستند. ۲۳ ای مسلمانان، در آن زمان که خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا می‌خوانند که به شما حیات می‌بخشد، به (دعوت) آنان پاسخ (مثبت) دهید، و بدانید که خدا میان انسان و قلبش حایل است و شما (در قیامت) جمع و فقط به سوی دادگاه او روان خواهید شد. ۲۴ خود را از شرّ فتنه‌ای حفظ کنید که تنها دامن ستمگران شما را نمی‌گیرد، و بدانید که خداوند به‌سختی مجازات می‌کند. ۲۵

۲۰-۲۴. معناداری رابطه‌ی تعقل و استماع با تحقق حیات انسانی

و الهی

سهم انسان از حیات انسانی و الهی، وابسته به میزان استماعی است که از معارف وحیانی دارد و تعقلی که متناسب با سطح ادراک و فهم خود در آن معارف می‌کند.

اطاعت بعد از استماع؛ تحقق شکر نعمت الهی

قرآن، کتاب عمل است و همه جا روی نتایج تکیه می‌کند و اصولاً هر موجود بی‌خاصیتی را معدوم، هر زنده‌ی بی‌حرکت و بی‌اثری را مرده، و هر عضوی از اعضای انسان را که در مسیر هدایت و سعادت او اثربخش نباشد، بیهوده می‌شمرد. در این آیات شریف نیز کسانی که در ظاهر گوش‌های سالم دارند، ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه‌های سعادت‌بخش نیستند، بدون گوش دانسته شده‌اند. همچنین کسانی که زبان سالمی دارند، اما مهر سکوت بر لب زده‌اند، نه دفاعی از حق می‌کنند و نه مبارزه‌ای با ظلم و فساد، نه ارشاد جاهل می‌کنند و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق، بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده‌گویی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور، یا تحریف حق و تقویت باطل به کار می‌گیرند، افراد لال و گنگ معرفی شده‌اند. نیز کسانی که از نعمت هوش و عقل بهره‌مندند، اما درست نمی‌اندیشند، دیوانگان خوانده شده‌اند (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۲۲).

نبود تعقل و نبود استماع؛ دو درد بزرگ بشریت

بدترین جنبندگان از انواع حیواناتی که روی زمین حرکت می‌کنند، همین کر و لالهایی هستند که تعقل نمی‌کنند، و این تعقل نکردنشان برای این است که حق را دریافت و قبول نمی‌کنند. اینان چون زبان و گوش خداداد را در مسیر درست و مفید به کار نمی‌گیرند، در حقیقت کر و لال‌اند. چنین آدم‌هایی که به کری و لالی دچار شده‌اند، و در نتیجه، کلمه‌ی حق را نمی‌شنوند و به کلمه‌ی حق تکلم نمی‌کنند، و کوتاه‌سخن این‌که خداوند، نعمت شنوایی و قبول را به کلی از ایشان سلب کرده، آدم‌هایی هستند که خدا خیری در آنان سراغ ندارد. اگر خیری داشتند، خداوند بی‌شک از آن خبر داشت، و چون خیری در ایشان نمی‌بیند، به شنیدن و پذیرفتن‌شان موفق نمی‌کند، و اگر با این حال، نعمت شنوایی را به ایشان ارزانی کند، از این نعمت استفاده نمی‌کنند و دعوت حق را نمی‌شنوند و قبول نمی‌کنند؛ بلکه از آن روی برمی‌تابند و اعراض می‌کنند. شاید مقصود از خیر، حُسن سریره‌ای باشد که انسان را برای قبول حق و

نقش بستن آن در دلش آماده می‌کند. پس چون این خیر در وجودشان نیست، حتی اگر خداوند قبول حق را روزی‌شان کند، آن خیر در ایشان پیدا نمی‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۵۲).

حیات انسانی؛ در گرو استجابت دعوت خدا و رسول ﷺ

زندگی زیباست؛ چراکه ماورای وجود، عدم است که امری نامطلوب است، و اثر زندگی، شعور و اراده است که نشاط و سعادت انسان، در گرو آن است. برای همین است که انسان همواره از جهل و نداشتن آزادی اراده و اختیار می‌گریزد. انسان، سلاحی می‌خواهد تا حافظ زندگی معنوی‌اش باشد. این سلاح، اراده و اختیار است که خیرات و منافع انسان را از شر و مضارث مشخص می‌کند و او را بدان خیر سوق و از آن شر زنهار می‌دهد. و چون این هدایت الهی که نوع انسانی را به سوی سعادت و خیر و به سوی منافع وجودش دلالت می‌کند، هدایتی تکوینی و از مشخصات نحوه‌ی خلقت اوست، لاجرم باید گفت که انسان، سعادت وجود خود را به قطع درک می‌کند؛ همچنان که سایر انواع مخلوقات نیز بدون این‌که دچار سهو و اشتباهی شوند، به فطرت خود، راهی را که منتهی به سعادت و منفعت و خیرشان می‌شود، می‌پیمایند، و اگر در جایی دچار خبط می‌شوند، به سبب تأثیر عوامل و اسباب نامناسب دیگری است که موجودی را از مسیر خیرات و منافع منحرف می‌کند و به سوی ضرر و شرش سوق می‌دهد. قرآن در این باره می‌فرماید که راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می‌شود، بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست، و هر انسانی به فطرت خود می‌فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید بکند (همان، ص ۵۳).

انحراف انسان از این مسیر نیز وابسته به فطرت او نیست؛ بلکه نتیجه‌ی مدفون کردن عقل و پیروی او از هوس است (نجم/۲۳؛ جاثیه/۲۳). بنابراین اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را بدان می‌خواند و هدایت الهی نیز بدان سو سوق می‌دهد، منحرف شود، بی‌شک لوازم سعادت زندگی را از دست داده است؛ یعنی در کسب علم نافع و اقدام به عمل صالح کوتاهی کرده و با گرایش به سوی جهل و فساد، اراده‌ی آزاد و عمل نافع خود را بی‌اثر کرده است و از ثمرات حیات‌بخش آن بی‌بهره می‌ماند؛ مگر این‌که علم حق و عمل حق را دوباره کسب کند. قرآن در این باره می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و رسول را استجابت کنید در وقتی که شما را دعوت می‌کنند به چیزی که شما را زنده می‌کند» (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۵۵۴). /



وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ
 أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمُ
 مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 ﴿٦٧﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ
 عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ
 يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ
 لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٦٩﴾ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ
 وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٧٠﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
 آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ شَاءَ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا
 إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا
 هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ
 أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧٢﴾ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ
 فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٧٣﴾

زمانی را یاد کنید که شما اندک و در زمین
 (مگه) به سبب ضعف و فقرتان تحت
 فشار بودید؛ به طوری که می‌ترسیدید
 مردم (کافر) شما را به سرعت بگیرند (و
 نابود کنند)؛ پس (خدا) به شما پناه داد و با
 یاری‌اش شما را نیرومند کرد و از چیزهایی
 پاکیزه روزی‌تان داد. باشد که سپاسگزاری
 کنید. ۲۶ ای مسلمانان، به خدا و پیامبر
 خیانت نکنید و در امانت‌های خود (نیز)
 خیانت نوزید؛ در حالی که می‌دانید (که
 این کار چقدر زشت است). ۲۷ بدانید
 که اموال و فرزندان شما صرفاً (وسيله‌ی)
 آزمایش (شما) هستند و (این) خداست
 که پاداشی بزرگ نزدش وجود دارد. ۲۸
 ای مسلمانان، اگر خود را از (خشم) خدا
 در امان نگه دارید، برایتان نیروی تشخیص
 (حق از باطل) را قرار می‌دهد و گناهان‌تان
 را می‌پوشاند و از شما می‌زداید و شما را
 می‌آمرد. (آری،) خداوند، لطف و عنایت

بزرگ دارد. ۲۹ زمانی (را یاد کن) که کافران در باره‌ی تو نیرنگ می‌کردند تا تو را در بند کشند، یا به قتل
 رسانند، یا (از شهر) بیرون کنند. (آری،) نیرنگ می‌سازند، و خدا (نیز) ترفندی به کار می‌برد. خداوند، بهترین
 ترفندها را به کار می‌برد. ۳۰ هنگامی که (قرآن) برایشان خوانده می‌شود، می‌گویند: «به خوبی شنیدیم!» چیز
 مهمی نیست. (ما (نیز) اگر بخواهیم، حتماً مانند آن را می‌گوییم. این فقط افسانه‌های باطل پیشینیان است.»
 ۳۱ زمانی (را یاد کن) که گفتند: «خدا، اگر این (چیزهایی که محمد آورده است)، همان (دین) حق از جانب
 توست، پس سنگی از آسمان بر ما بفرست؛ یا عذابی دردناک بر ما فرود آور.» ۳۲ البته خداوند، در حالی که تو
 در میان‌شان هستی، قصد ندارد آنان را عذاب کند، و در صورتی که آنان طلب آموزش کنند، خدا عذاب‌شان
 نخواهد کرد. ۳۳

انسان تأثیر داشته باشد، و این امر سبب شود که انسان به دریافت حکمت‌هایی نایل شود که بدون داشتن تقوا موفق به دریافت آن حکمت‌ها نمی‌شود؟

در پاسخ باید گفت:

۱- احادیث معتبر بسیاری، وجود ارتباط میان تقوا و بصیرت را تأیید می‌کنند. این احادیث گاهی با کلماتی روشن، تقوا و پاکی از گناه را در بصیرت و روشن‌بینی روح مؤثر شناسانده، و گاهی نیز این نکته را غیرمستقیم بیان کرده‌اند.

۲- حکما معتقدند که قوه‌ی عاقله‌ی انسان، دو نوع محصول اندیشه دارد که از اساس با هم اختلاف دارند. این دو نوع محصول، شامل اندیشه‌ی نظری و اندیشه‌ی عملی می‌شود. اندیشه‌ی نظری، مبنای علوم طبیعی و علوم ریاضی و فلسفه الهی‌ست. کار عقل در این علوم، قضاوت در باره‌ی واقعیت‌هاست. به سبب تقوا، انسان، درد خود و دوی خود و راهی را که در زندگی باید پیش گیرد، بهتر می‌شناسد. دشواری قبول این اصل مسلم نزد برخی، شاید برای این باشد که آنان بصیرت را به حدود اندیشه‌ی نظری توسعه داده‌اند؛ در حالی که تقوا در اندیشه‌ی نظری تأثیری ندارد (ده گفتار، صص ۳۰-۳۲). اگر این امور، از مرزهایی که دین برای آن‌ها مشخص کرده، خارج شوند، در برابر نور عقل، گرد و غبار و دود و مه ایجاد می‌کنند، و در نتیجه، عقل دیگر نمی‌تواند پرتوافکنی کند و حق و باطل را به انسان نشان دهد؛ ولی زمانی که تقوا وجود داشته باشد، احساسات، تمایلات و شهوات، از مرزهایی که دین برای آن‌ها مشخص کرده، خارج نمی‌شوند.

۳- اگر به زندگی انسان‌های با تقوا بنگریم، به روشنی می‌بینیم که آنان در زندگی کمتر دچار سردرگمی و گرفتاری می‌شوند؛ چون آنان در سایه‌ی روشنی تقوا، راه را از چاه تمیز می‌دهند، و در نتیجه کمتر دچار مشکل می‌شوند. اگر زمانی هم دچار مشکل شوند، آسان‌تر و سریع‌تر روزنه‌ی خروج از آن را پیدا می‌کنند. آنان نه تنها در زندگی فردی، بلکه در سطح اجتماع هم دارای بصیرت هستند. آنان، چهره‌ی منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده‌ی فریبنده می‌بینند و ریشه‌ی بسیاری از حوادث را که در لابه‌لای آشوب‌های اجتماعی برای دیگران ناشناخته است، به خوبی می‌شناسند. اگر اما به افراد، خانواده‌ها و جوامع بی‌تقوا نظر افکنیم، به وضوح مشاهده می‌کنیم که آنان گرفتار نابسامانی‌ها و تضادهای وحشتناک روحی‌اند که تشخیص نیکی‌ها از بدی‌ها را برایشان دشوار کرده است. در بسیاری از مواقع، این افراد حتی در تشخیص نیکی و بدی و امثال این‌ها نیز دچار اشتباه می‌شوند. بنابراین، تجربه نیز وجود ارتباط میان تقوا و بصیرت را در ابعاد و به اشکال گوناگون تأیید می‌کند. /

۲۹. رابطه‌ی تقوا و بصیرت

«فرقان»، وسیله‌ای است که میان دو چیز فرق می‌گذارد. تقوا، فرقان میان حق و باطل است در اعتقاد و عمل. فرقان، در اعتقادات، جدا کردن ایمان و هدایت از کفر و ضلالت، و در عمل، جدا کردن اطاعت از معصیت است. فرقان در نظر هم جدا کردن فکر صحیح از فکر باطل است. همه‌ی این‌ها، نتایج‌ست که از تقوا به دست می‌آید. در آیه‌ی شریف هم فرقان به یکی از این چند قسم متفرق نشده و اطلاق همه را شامل می‌شود. معنای نظیر این آیه‌ی شریف، در آیات ۲ و ۳ سوره‌ی طلاق آمده است (المیزان، ج ۹، ص ۷۱).

معیار شناخت حق از باطل

معیار شناخت حق از باطل، متعدّد است: الف. انبیا و اولیای الهی. در حدیث آمده است: «هر کس علی علیه السلام را رها کند، خدا را رها کرده است.» (ملحقات احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۶)؛ ب. کتاب آسمانی که با عرضه‌ی امور بدان می‌توان حق را از باطل تشخیص داد؛ ج. تقوا؛ زیرا توفان غرایز و حبّ و بغض‌های همراه با بی‌تقوایی، مانع درک حقایق می‌شود؛ د. عقل و خرد که بدون آن نمی‌توان حتی سراغ وحی رفت. فرقان و قدرت تشخیص حق از باطل، حکمت و بینشی خدادادی‌ست که به اهل تقوا داده می‌شود و به علم و سواد وابسته نیست (تفسیر نور، ج ۴، ص ۳۱۰).

آثار تقوا

کسانی که تقوا داشته باشند و تمایلات نفسانی را کنار گذارند، قوه‌ی تشخیص حق به آنان عطا می‌شود. گویا روح همچون آینه‌ای‌ست که تقوا، غبار را از آن می‌زداید و نور حق در آن منعکس می‌شود؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام، تقوا را دارو و درمان دل‌ها، نور و بینایی کوردلی‌ها و شفا و وسیله‌ی اصلاح قلب و تطهیر جان و امنیت ترس‌های درونی و روشنایی تاریکی‌ها می‌داند (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۹). برعکس، حرص‌ها و طمع‌ها، سبب لغزش خردها می‌شود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «بیشترین لغزشگاه خرد، زرق و برق طمع‌هاست.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۹). البته مفسران در باره‌ی «فُرْقَانًا» اقوالی دارند که برگشت آن‌ها به این است که اگر شما پرهیزکار باشید، خدای مهربان سه نوع تفضل به شما خواهد کرد: ۱- نوعی هدایت برای شما قرار می‌دهد تا با آن بین حق و باطل فرق گذارید، و در نتیجه، از حق پیروی کنید و از باطل بیزار شوید؛ ۲- گناهان شما را محو می‌کند؛ ۳- شما را می‌آموزد (تفسیر آسان، ج ۶، ص ۹۸).

رابطه‌ی تقوا و بصیرت

چگونه ممکن است تقوا در دستگاه عقل و قوه‌ی قضاوت



وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ ۗ إِنَّا أَوْلِيَائُهُمُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً ۚ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٢٥﴾ إِنَّا الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٢٦﴾ لِيَمِزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٢٧﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٨﴾ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ۚ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٩﴾ وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٣٠﴾

چرا خدا عذابشان نکند؟ حال آن که ایشان، (پیامبر و مؤمنان را) از (ورود به) مسجدالحرام باز می‌دارند؛ در حالی که سرپرستان (مسجدالحرام) نیستند. سرپرستان آن صرفاً پرهیزگارانند؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند. ۳۴ دعا و نمازشان در کنار خانه (ی خدا، به جای تسبیح خدا و نیایش)، فقط سوت کشیدن و کف زدن بود؛ بنابراین، به سزای کفرتان، عذاب را بچشید. ۳۵ کافران، اموالشان را هزینه می‌کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند. پس به زودی آن را (بدین صورت) هزینه خواهند کرد، و آنگاه به ضرر و (مایه‌ی) حسرت‌شان خواهد شد. سپس شکست خواهند خورد. کافران (در آخرت) جمع و فقط به سوی جهنم روان خواهند شد. ۳۶ هدف این است که خدا، (افراد) پلید را از (افراد) پاک جدا کند و پلید(ها) را بر یکدیگر قرار دهد

و همه را بر هم انباشته کند و (یکجا) در جهنم قرار دهد. آنان زیان کاران حقیقی‌اند. ۳۷ به کافران بگو: اگر (از کفر و عناد خود) دست بردارند، آنچه (تاکنون) رخ داده، آمرزیده خواهد شد، و اگر (به وضعیت سابق) بازگردند، قطعاً روش (ما در خصوص یاری مؤمنان و خوار کردن کافران، همان است که بر) پیشینیان جاری شد. ۳۸ با آنان بجنگید؛ تا زمانی که (دیگر) هیچ شرک و مزاحمتی (از سوی مشرکان) وجود نداشته باشد و دین (رسمی و فراگیر)، یکسره برای خدا شود. پس اگر دست بردارند، (دیگر با آنان نجنگید)، زیرا خدا به کارهایشان بیناست؛ ۳۹ و اگر پشت کردند، بدانید که خدا سرپرست شماست. چه سرپرست و یاور خوبی‌ست! ۴۰

شوند. اگر چنین مراقبتی در جامعه صورت گیرد، قهراً همه افراد طبق برنامه‌ی حق عمل می‌کنند، و ریشه‌ی فساد کنده خواهد شد.

۳- دین، خضوع کردن در مقابل برنامه‌ی معین است و لازم است این خضوع، در مقابل برنامه‌ی الهی و دستورهای او باشد که مالک مطلق است و علم، قدرت و احاطه‌ی تمام دارد. انسان‌ها وقتی می‌توانند به حقیقت عدالت و صفا و امن برسند که طبق برنامه‌ی الهی که موافق با تکوین و حق است، رفتار و کردار و سیر داشته باشند.

۴- خداوند متعال، از همه‌ی افکار و اعمال مخالفان دین آگاه است و از جزئیات امور و نقشه‌های آنان اطلاع دارد. رابطه‌ی خداوند با بنده‌اش همیشه بر اساس حقیقت و باطن امر تنظیم می‌شود، و ظواهر، کوچک‌ترین اثری در این ارتباط ندارد و باطن واقعیت‌ها را در پیشگاه الوهیت تغییر نمی‌دهد. از این رو برخلاف احکام شرعی و دینی و مشی انبیا و اولیا در قبال مردم در اجرای حدود و تعیین مناصب شرعی که منطبق بر محاسبات ظاهری و عرفی است، معاملات خداوند متعال با مردم و برخورد او با تمام امور، از جمله اعمال انسان‌ها، بر طبق حقیقت و باطن عمل است و نه ظواهر و اظهارات (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۳۴۵). نتیجه این‌که در راستای مقابله با ریشه فساد و عوامل گمراهی مردم و نیز برای تحقق دین الهی و خضوع در قبال آن، قتال و جنگ با کفار و مشرکان زمان، فارغ از محاسبات ظاهری و به تبع اراده‌ی حق الهی، امری لازم و اجتناب‌ناپذیر است.

اهداف مقدس جهاد اسلامی

آیه‌ی شریف به دو هدف از اهداف مقدس جهاد اسلامی اشاره می‌کند:

۱- برچیدن بساط بت‌پرستی و از میان بردن بت‌کده‌ها؛ زیرا همان‌طور که در بحث اهداف جهاد گفته شد، آزادی دینی، مخصوص کسانی است که از یکی از ادیان آسمانی پیروی می‌کنند، و اعمال فشار بر آنان برای تغییر عقیده صحیح نیست؛ ولی بت‌پرستی، نه دین است و نه مکتب؛ بلکه خرافه است و انحراف، و حکومت اسلامی باید نخست با تبلیغ، و اگر ممکن نشد، با توسل به زور، بساط بت‌پرستی را از همه‌جا برچیند و بتخانه‌ها را ویران کند.

۲- به دست آوردن آزادی بیان و تبلیغ و نشر اسلام. اسلام به مسلمانان اجازه می‌دهد که با کسانی که با اعمال خود، جلو آزادی عمل آنان را در نشر و تبلیغ و دعوت به اسلام می‌گیرند، جهاد آزادی‌بخش کنند و راه را برای تبلیغ منطقی

بگشایند (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۶۶) **بکتاب طبع و نشر قرآن کریم**

۳۹-۴۰. قتال با کفار تا رفع هرگونه فتنه

خداوند، در آیات گذشته، وظیفه‌ی کفار را دست برداشتن از دشمنی با خود و رسولش معرفی می‌کند تا جرایم گذشته‌شان آمرزیده شود؛ در حالی که این را هم باید بدانند که اگر خراب‌کاری‌هایشان را تکرار کنند، فرجامی چون نیاکان خود پیدا خواهند کرد. وظیفه‌ی مؤمنان نیز این است که در اقامه‌ی دین و تصفیه کردن و اصلاح محیط برای خود کوتاهی و سستی نکنند و با کفار قتال کنند تا فتنه‌هایی را که هر روز به راه می‌اندازند، پایان دهند و دیگر هوای فتنه‌انگیزی در سر نپروانند، و این را نیز بدانند که اگر از فتنه‌انگیزی دست بردارند، خداوند به پاداش اعمالی که از ایشان می‌بیند، جزای خیرشان می‌دهد، و اگر سرپیچی کنند و همچنان فتنه و جنگ به راه اندازند، وظیفه‌ی مؤمنین، ادامه‌ی جنگ با آنان بدون راه دادن سستی و ترس به دل است؛ البته خداوند در این راه یاوریشان می‌کند. در این صورت، کفار تضعیف می‌شوند و دیگر به کفر خود مغرور نمی‌شوند و فتنه‌ای را که مؤمنان را بفریبند، بر نمی‌انگیزانند. در نتیجه، دین (و پرستش)، همه مخصوص خدا خواهد بود و کسی مردم را به خلاف آن دعوت نخواهد کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۹۸).

البته باطن آیه و رفع هرگونه فتنه، در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) نمود خواهد یافت. امام صادق (ع) فرموده است: زمان تأویل این آیه هنوز فرا نرسیده است، و هنگامی که قائم ما قیام کند، کسانی که زمان او را درک می‌کنند، تأویل این آیه را خواهند دید. به خدا سوگند که در آن موقع، دین محمد (ص) را به تمام نقاطی که شب پوشش آرام‌بخش خود را بر آن می‌افکنند، خواهد رسید تا مشرک و بت‌پرستی در سراسر روی زمین باقی نماند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۸).

مقاتله با کفار؛ مطابق با اراده‌ی الهی و نه محاسبات انسانی

برخی افراد غافل یا مغرض، مواجهه با مستکبران و کفار را عامل ضعف و انزوای نظام اسلامی و در تضاد با عرف سیاسی جهان می‌دانند. با ذکر چند مقدمه می‌توان به نتیجه‌ای خلاف این نظر رسید:

۱- کارزار و مقاتله با کفار که مخالف حق و بی‌اعتنا بدان هستند و آن را رد می‌کنند، برای برطرف کردن فساد و جلوگیری از شیوع آثار آن است؛ مانند قطع عضو فاسدی از اعضای بدن.

۲- در جامعه‌ی متمدن و صالح نیز باید نهایت دقت و مراقبت را داشت و اجازه نداد که افرادی در اضلال و گمراه کردن افکار مردم کم‌اطلاع بکوشند و موجب اختلال و افساد